

آلایش تاریخ و پیدایش دولت اسرائیل

علی پور صفر (کامران)



راشل کوری، دختر آمریکایی مدافع حقوق فلسطینی‌ها، و بولدوزر اسرائیلی که به همدار او اعتنایی نکرد و جان عاشقش را گرفت

وای بر شهر فتنه‌انگیز نجس ظلم‌کننده. آواز را نمی‌شنود و تأدیب را نمی‌پذیرد.... سرورانش در اندرونش شیران
گران و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی‌گذارند. انبیایش مغرور و خیانتکارند. کاهنانش قدس
را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزند. خداوند در اندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی‌نماید.... اما
مرد ظالم حیا را نمی‌شناسد. (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب صفیا، ۵-۱/۳)

آلایش تاریخ، ترفندی است که همواره و در همه حال و همه جا به یک ترتیب پیش می‌رود و عملش نیز همیشه
یک گروه از مردم هستند: ظالمانی که حیا را نمی‌شناسند. امروزه بیش از ۱۲۰ سال از عمر جریان صهیونیسم
که تاریخ یهودیت را به ظلم و بی‌حیائی آلوده کرده، می‌گذرد، و با وجود اینکه نمونه‌ای از یک شیوه آپارتاید و
نژادپرستی شناخته می‌شود، ماهیت ارتجاعی‌اش غلظت بیشتری گرفته است (مصوبه مجمع عمومی سازمان
ملل متحد درباره ماهیت نژادپرستانه صهیونیسم، که به سال ۱۹۷۵ اعلام شده بود، پس از فروپاشی شوروی
و اردوگاه سوسیالیسم با فشارهای آمریکا و متحدانش از جانب همان سازمان لغو شده است). این جریان
ستمگر بخش بزرگی از جهان بشری را به خصومت با یهودیت - این یادگار ترقی بشری و یکی از پنج سازنده
دورانِ محور در تاریخ بشریت - برانگیخته است. عصری که تاریخ بشریت بر محور آن می‌چرخد (توین بی، ص ۲۱۵)
و سازندگانش یعنی چینیان، هندیان، ایرانیان، یهودیان و یونانیان در این دوره، ماهیت معنوی آدمی و تاریخ
واقعی او را بنیان نهادند. (یاسپرس، ص ۷۷-۷۸). این پدیده، یعنی صهیونیسم، که اسکلت شکننده‌اش حتی از
ورای گوشت و پوست ضخیمی که ارتجاع و امپریالیسم بر تن آن پوشانیده، خودنمایی می‌کند، بر فراز داربستی که
حامیانش برافراشته‌اند، تمام قد در برابر تاریخ ایستاده است تا مگر سرنوشتی را که محتوم خود اوست به تمام
یهودیان تسری دهد. ستمگری پایان‌ناپذیر این پاچوش نژادپرستی و تبعیض مذهبی، صدها میلیون نفر از مردم
جهان را - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - که دلبستگی‌های انسانی‌شان دستخوش فرقه‌گرایی‌ها نشده است،
بر آن می‌دارد تا هر یک به فراخور حال و توانائی‌های خود، از قلم نهادن بر تومارهای اعتراضی تا جان دادن در

زیر زنجیر چرخ بولدورهای اسرائیلی - آن گونه که راشل کوری دختر شجاع و بزرگوار آمریکائی کرد - به مبارزه علیه صهیونیسم و اسرائیل برخیزند. دامنه این همبستگی های انسانی هر روز افزون تر و فشرده تر می شود و همین انسانیت جهانشمول، نگرانی های - ستمگران بی حیا - را که بخشی از معرفت طبقاتی آنان است به توحش و بربریت حیوانی می رساند، چرا که خود را در سایه سار امپریالیسم در امان می بیند و چون دایره ای این سایه سار کاستی می گیرد، به دامن سیاهکارترین اجزای آن می آویزد تا مگر شیرینی آن امنیت به خطر افتاده را در کام خود دوباره سازی کند. به روابط اسرائیل با آمریکا در ۱۵ سال گذشته بنگریم تا ببینیم که استقرار نشوکان های آمریکا در کاخ سفید، چه خشنودی ها که برای صهیونیست ها نداشته است. دولت اسرائیل امروزه شاید در اوج قدرت سیاسی و نظامی خود قرار داشته باشد - البته به یمن وقاحت سردمداران کنونی دولت آمریکا - اما اسرائیل، ضمیمه قدرتی است که خود با زبان دیگری زوال یابندگی اش را اعلام داشته است. بنابراین یادمان نرود که: فواره چون بلند شود سرنگون شود.

بنیاد نظری صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین، از چند عنصر اساسی تشکیل شده که بخش اعظم آنها از دوران های باستانی و آرزوهای رویائی شبه مذهبی دخیل در تورات و داستان های آن برآمده است و بخش دیگر آن نیز پیامد سوانح وارده بر یهودیان، به ویژه در اروپا و روسیه از نیمه دوم قرون وسطی تا نابودی فاشیسم هیتلری است و مدعیات صهیونیست ها درباره مظلومیت یهودیان و دیاسپورای آنان بیش از همه به این بخش از اجزای نظریه صهیونیسم اتکا دارد.

صهیونیسم از برگزیدگی قوم یهود و خاصگی آن نزد یهوه و برتری آن بر اقوام دیگر و بازگشت به زمین کنعان و ارثیت آن برای بنی اسرائیل (سفر خروج، ۳/ ۷-۹ و ۶/ ۲-۸) تا خشونت های غیرقابل باور نسبت به اقوام دیگر و کشتار اغلب آن اقوام از زن و مرد و کوچک و بزرگ و کودک و کهنسال (نک، سفراعداد، ۳۱/ ۷-۲۰ و سفر تشبیه، ۲/ ۳۱-۳۶ و ۳/ ۴-۷ و سفر یوشع، ۶/ ۲۰-۲۵ و ۸/ ۱۸-۲۹ و ۱۰/ ۱-۴۳ و ۱۱/ ۱-۲۳ و سفر اشعیا، ۱۴/ ۱۳) برهانی حقیقی و قاطع ساخته است و آن را با مظالم مسیحیان و دولت های مسیحی علیه یهودیان که از قرون ۱۳ و ۱۴م تا میانه قرن ۲۰ و پایان جنگ جهانی دوم ادامه داشته، ترکیب کرده است و نمونه ای از نژادپرستی دوران کنونی را بر پا داشته که در ماهیت خود، آن روی سکه هذیان های هیتلری در باره خلوص نژادی و برتری نژاد آریائی هاست.

آنچه را که طاعون و مرگ سیاه در میانه قرن ۱۴ به دنبال داشت - نابودی اغلب جماعات یهودی اروپائی از طریق سوزانیدن و قتل عام - با عملیات ایزابل و فردیناند در اسپانیا از سال های اول پادشاهی شان تا اخراج کامل یهودیان از اسپانیا و پرتغال در سال های ۱۴۹۲ و ۱۴۹۷ ادامه یافت. قریب یک صد و پنجاه سال بعد، قزاقان اوکرائین تحت فرمان بوگدان خمیلنيسکی، آتaman معروف قزاقان، دویست تا سیصد هزار نفر از یهودیان اوکرائین و لهستان را در سال ۱۶۴۸ و بعد از آن قتل عام کردند و دویست سال بعد پوگروم های ضدیهودی در امپراتوری روسیه، که به طور عمده از سال های ۱۸۸۲ به بعد شدت و سرعت گرفت، به قتل عام قریب هفتصد هزار نفر یهودی و مهاجرت دویست میلیون نفر از آنان - به طور عمده به آمریکا - منتهی شد. ماجرای زنده دریفوس در فرانسه از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۶ که دست پخت همکاری بورژوازی فاسد و نظامیان ریاکار و مطبوعات مزدور و کلیسای بی آبرو بود، صهیون خواهی را به صهیونیسم، و تضمین حقوق طبیعی و قانونی هر شهروند عصر جدید را به برنامه اسکان و استقرار در قلمروی ملی تبدیل کرد، که تحقق آن جز با نابودی و آوارگی صدها هزار انسان دیگر میسر نبود. دولت اسرائیل بر این پایه شکل گرفت که یهودیان باید سرزمینی را که قریب دوهزار و پانصد سال پیش از دست اجدادشان خارج شده است و به اعتبار اورادی که هم زمان با این حادثه نوشته شده - تاریخ تنظیم عهد عتیق به تقریب برابر با همین روزگار است - و این فرض که یهوه آن را ۵۰۰-۶۰۰ سال پیش از این واقعه به ارثیت به آنان داده است،

دوباره تصرف کنند و ساکنان بی‌گناه امروزی آن قلمرو را مطابق روح حاکم در اسفار اعداد و تشبیه و یوشع و اشعیا، قلع و قمع نمایند. تاریخ اما حکایت دیگری دارد. ناگزیر از آن آغاز می‌کنیم.

فلسطین و کنعان پیش از خروج یهودیان از مصر و عزیمت‌شان به این مملکت

فلسطین سرزمینی کهنسال است و اریحا - شاید نخستین شهر جهان - در این مملکت قرار دارد. نام فلسطین از قوم پلست (پالست. فلسط) گرفته شده که دستکم هزار سال پیش از عبرانیان در این مملکت بسر می‌بردند. این نام به تدریج به صورت فلسطین درآمد و به همین گونه نیز در عهد عتیق ثبت شده است. پلست‌ها یا فلسطینی‌ها به اتفاق دانوها و تجکرها و شش‌ها بخشی از اتحادیه‌ای قومی بودند که پیش از هزاره دوم پیش از میلاد در این مملکت بسر می‌بردند و در سواحل انتهایی جنوبی جلگه‌های ساحلی فلسطین امروزی، پنج دولت‌شهر برپا کردند (توین بی، ص ۱۳۱ و ۱۵۷، ابوعزالدین، ص ۱۵). برخی شواهد حکایت از نسبت‌هائی میان فلسطینی‌ها و مردم جزیره کرت یونان (تمدن مینوسی) دارند (لوکاس، ج ۱، ص ۱۰۷).

فلسطین به نام کنعان نیز موسوم بوده و آن‌گونه که عهد عتیق می‌گوید، کنعان، فرزند حام یکی از سه پسر نوح پیغمبر است و نوح این پسر را از بابت افشای برهنگی پدر، لعنت کرده بود، اما معلوم نیست که چرا نوح پیغمبر به جای حام که برهنگی و مستی پدر را به برادرانش اعلان کرده بود، کنعان را به بردگی دچار می‌کند (عهد عتیق، سفر پیدایش، ۹/ ۱۸-۲۷).

این سرزمین به همراه لبنان از زمان‌های بسیار قدیم، معبر و تلاقی‌گاه اقوام و فرهنگ‌های متنوع بوده است (ابوعزالدین، ص ۱۴) و از این طریق گروه‌های قومی متعددی تشکیل شد که مطابق عهد عتیق همگی آنها یا به دست بنی‌اسرائیل نابود شدند و یا به خدمت آنان پیوستند: اموریان، جرجاشیان، حتیان، حویان، رفائیان، عملاقیان، عناقیان، فرزبان، فلسطینیان، قدمونیان، قنزیان، کنعانیان، یبوسیان (عهد عتیق، سفر پیدایش، ۱۵/ ۱۸-۲۰، سفر خروج، ۱۵/ ۱۴ و ۲۳/ ۳۱، سفر تشبیه، ۲۰/ ۱۶-۱۷، سفر یوشع، ۱۱/ ۲۱، اول پادشاهان، ۴/ ۲۱) و از میان این اقوام ده‌ها دولت کوچک بیرون آمد که دستکم اسامی قریب ۴۰ امارت آنها در عهد عتیق آمده است (یوشع، ۶/ ۱-۲۷ و ۸/ ۱-۲۹ و ۹/ ۱-۲۷ و ۱۰/ ۱-۴۳ و ۱۱/ ۱-۲۳ و ۱۲/ ۱-۲۴).

عبرانیان در فلسطین

تشکیل قوم عبرانی که بعدها دیانت یهودی یا موسوی و کلیمی از میان آن برخاست، برپایه اخباری که یهودیان به دست می‌دهند، قدمتی بالغ بر ۴ هزار سال دارد و مرجع آن نیز مهاجرت حضرت ابراهیم خلیل‌الله و همراهانش از اورکلدانیان به سرزمین کنعان یا فلسطین است. نام عبری گویا از این زمان و از جانب مردم کنعان بر آل ابراهیم اطلاق شد و معنایش نیز این بود: کسی که از آن سو آمده است. از آن سوی دجله و فرات و همه خانواده او را نیز عبریان نام نهادند. چند سال بعد خشک‌سالی سنگینی پیش آمد و ابراهیم به مصر رفت و پس از بیست سال دوباره به فلسطین بازگشت. عبریان به زودی از کنعان و موابیان و عمالیقیان و عموریان متمایز شدند و خود قومی به حساب آمدند. آنان همه چیزشان همانند اقوامی بود که در آن سرزمین بسر می‌بردند جز آنکه، قوم‌های دیگر بت می‌پرستیدند ولی عبریان از تعالیم ابراهیم پیروی می‌کردند که می‌گفت: بتان را نباید پرستید. مطابق اخبار یهودی، یعقوب پسر اسحاق بن ابراهیم که از جانب یهوه لقب اسرائیل به معنی هم‌آورد خدا گرفته بود، دوازده پسر داشت و این پسران نیز فرزندان یافتند و آنان نیز فرزندان بیشتری پیدا کردند و به این ترتیب قوم بنی‌اسرائیل تشکیل شد. این قوم روزگار را به شبانی می‌گذرانیدند و در جستجوی چراگاه‌ها به نقاط مختلف

عزیمت می‌کردند، اما ناگهان خشک‌سالی عظیمی کنعان را فراگرفت و بنی اسرائیل به مصر مهاجرت کردند و سال‌های طولانی در این کشور بسر بردند. اما مصریان روزی بر آنان خشم گرفتند و به آزارشان برخاستند و سرانجام حضرت موسی از میان قوم برخاست و رهبری خروج قوم را از مصر به دست گرفت و آنان را به صحرای سینا و سپس به کنار رودخانه اردن هدایت کرد و خود پیش از ورود به ارض مقدس درگذشت (کثر، ص ۱۷۹-۱۸۷).

زمان حضور دوباره عبرانیان در این مملکت محل گفت‌وگوست. یهودیان گمان دارند که حضرت موسی و قومش در قرن ۱۴ پیش از میلاد به کنعان بازگشتند. اما مورخان، زمان این مهاجرت را مقارن پادشاهی فرعون مرنه پته (۱۲۱۴ ق.م) و اواخر قرن ۱۳ یا اوایل قرن ۱۲ پیش از میلاد می‌دانند. نکته اساسی در این داستان شباهت‌های قابل توجه میان اخبار عهد عتیق با تاریخ هیکسوس‌های کنعانی مصر است که در طول نیمه دوم قرن ۱۸ ق.م و از حدود سال‌های ۱۷۳۰-۱۷۱۰ قبل از میلاد (یعنی همزمان با سقوط دولت عبرانیان بت‌پرست شمالی موسوم به دولت اسرائیل به دست سارگن دوم پادشاه آشور) از کنعان به مصر مهاجرت کرده و در این مملکت مستقر شده بودند. اینان پس از چندی سلسله فراعنه میانه را برانداختند و خود حاکمان مصر شدند و در طول بیش از یک قرن، سلسله‌های ۱۵-۱۷ فراعنه مصر را بر پا داشتند. آخرین فرعون هیکسوس در حدود سال‌های ۱۵۷۰ ق.م به دست اموزیس (اهموسه) مؤسس سلسله فراعنه هیجدهم برافتاد، و پس از آن دیگر نامی از آنان در میان نیست (دان، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴ و ۱۳۰، توبین بی، ص ۱۱۵-۱۱۶، گریمرگ، ج ۱، ص ۵۸-۶۰). هیکسوس، صورت تحریف شده کلمه مصری هکاخسه به معنای فرمانروایان بیگانه و یا رعاة به معنی شبانان است و همین معنای دوم، که به قالب تاریخ افسانه‌ای عبرانیان مصری شباهت دارد، احتمال تعلق هیکسوس‌ها را به عبرانیان فلسطین تقویت می‌کند. عبرانیان کنعان شبانانی بودند که بر اثر خشک‌سالی عظیمی به مصر مهاجرت کردند و در نقطه‌ای به نام گوش در کنار رودخانه نیل مستقر شدند (کثر، ص ۱۷۹-۱۸۰). هسته کانونی این داستان، موافق برخی اخبار سفر پیدایش (بندهای ۳۵-۵۰) و سفر خروج (۱۲/۴۰-۴۱) است و به‌ویژه اشاره سفر خروج به زمان مهاجرت عبرانیان از مصر نزدیکی بسیاری با سال‌های تاریخ حضور هیکسوس‌ها در مصر و انقضای سلطنت‌شان دارد. با همه این احوال، گزارش‌های عهد عتیق از هرگونه اشاره‌ای به نسبت میان هیکسوس‌ها و عبرانیان مهاجر خالی است و به همین سبب تنها می‌توان از این احتمال همچون احتمالات دیگر یاد کرد.



ترک‌خانه و کاشانه و آوارگی فلسطینیان

عبرانیان پس از بازگشت به کنعان در آغاز مطیع فلسطینیان بودند و تنها اجازه داشتند که زراعت کنند، زیرا فلسطینیان آنان را از کار آهنگری منع کرده بودند و حتی به اجبار آلات و ادوات زراعی فلزی خود را در کارگاه‌های آهنگری فلسطینیان تعمیر و تکمیل می‌کردند تا مبادا در خفا از این ابزار فلزی، اسلحه بسازند. عبرانیان فلسطین اتحاد مذهبی داشتند، اما مناطق متعلق به برخی از آنان از یکدیگر جدا افتاده بود و همین امر مانع از اتحاد آنان می‌گردید (توین بی، ص ۱۵۷). جریان پیدایش دولت در میان عبرانیان به روشنی در کتاب‌های اول سموئیل و دوم سموئیل آمده است و برخی مورخان قدیمی همچون ابن العبری (تاریخ مختصر الدول، ص ۵۵-۷۸) و ابن خلدون (تاریخ، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۵) با اضافاتی همان‌ها را تکرار کرده‌اند.

تشکیل دولت متحد یهودیان فلسطین

نخستین دولت بنی‌اسرائیل در پایان روزگار سموئیل تأسیس شد و مؤسس آن نیز پهلوانی به نام شائول از سبط (پسرِ پسر، قبیله) بنیامین بود. این دولت متحد گویا به سال ۱۰۲۱ پیش از میلاد بر پا شد و در حدود سال هزار ق.م از شائول به داوود نبی رسید. این دو در جنگ‌های خود بر فلسطینیان غلبه کردند و یهودیان را از تسلط آنان خارج نمودند. با این همه ساختار قومی و گستره جغرافیائی اجتماع یهودیان همچنان بر اساس تقسیم‌بندی اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل یا پسران دوازده گانه یعقوب بن اسحاق قرار داشت، که به توصیه حضرت موسی و پیش از ورود قوم به کنعان شکل گرفته بود. این پسران به ترتیب عبارت بودند از: روبین، شمعون، لاوی، یهودا، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یساکار، زبولون، یوسف، بنیامین (عهد عتیق، سفر پیدایش: ۲۹/۳۲-۳۵ و ۱/۳۰-۲۴ و ۳۵/۱۶-۱۸، سفر اعداد: ۲۶/۵-۶۲). در این میان، سبط لاوی به کهانت اختصاص یافت و از زمره اسباط دوازده گانه خارج گردید «... چون که نصیبی در میان بنی‌اسرائیل به ایشان داده نشد» (عهد عتیق، سفر اعداد: ۲۶/۶۲). سبط یوسف نیز خارج از نام او قرار گرفت و دو سبط از اسباط بنی‌اسرائیل به نام منسی و افرائیم پسران یوسف نامیده شدند (عهد عتیق، سفر اعداد: ۱/۱-۵۴ و ۲۶/۲۸-۳۴) بدین ترتیب اسباط بنی‌اسرائیل تغییر مختصری یافتند و به صورت زیر درآمدند: روبین، شمعون، یهودا، دان، نفتالی، جاد، اشیر، یساکار، زبولون، منسی، افرائیم، بنیامین.

سلطنت یهودیان در زمان داوود نبی گسترش یافت و در دوران پسرش سلیمان نبی به اوج قدرت خود رسید. سلیمان شبکه تجارت را به ویژه با فنیقی‌ها، که پادشاه‌شان از متحدان نزدیک سلیمان بود، گسترش داد و ارتش خود را با اربابه‌های جنگی مجهز نمود و در اورشلیم، قصری باشکوه و پرستشگاهی مجلل بر پا کرد، و قلمرو خود را به ۱۲ منطقه تقسیم کرد، که با مرزهای اسباط دوازده گانه بنی‌اسرائیل تداخل داشت و آن مرزها را نقض می‌کرد. به تشویق سلیمان بسیاری از بزرگان بنی‌اسرائیل با دختران غیریهودی ازدواج کردند و دختران خود را به مردان غیریهودی دادند و بدین ترتیب خویشاوندی‌های گسترده‌ای میان یهودیان و غیریهودیان برقرار گردید. خود او نیز همسرانی از غیر یهودیان مشرک داشت و همین زنان یکی از عوامل اعاده شرک و بت پرستی در میان یهودیان شدند. درگذشت سلیمان جریان تجزیه دولت یهودیان را به دنبال داشت و در زمان سلطنت پسرش رحبعام بر اثر رقابت‌های یربعام که از حمایت‌های فرعون مصر برخوردار بود، این سلطنت تجزیه شد و ده سبط بنی‌اسرائیل که در دوران سلیمان به مذهب شرک پیوسته بودند، با یربعام همراه شدند و دولت اسرائیل را در شمال فلسطین تأسیس کردند و تنها دو سبط بنی یهودا و بنی بنیامین به اطاعت از رحبعام را ادامه دادند و باقی مانده دولت بزرگ سلیمان را به نام یهودیه محفوظ داشتند. در همین دوران بخشی از دولت قدیمی فلسطین هنوز در قسمت‌هایی از سواحل فلسطین باقی مانده بود و سرانجام در سال ۷۳۶ ق.م به دست آشوریان ساقط شد. دولت شمالی یهودیان نیز در سال ۷۲۲-۷۲۱ ق.م توسط آشوریان برافتاد و ده‌ها هزار نفر از یهودیان یا همان اسباط دهگانه به قلمرو

آشور تبعید شدند. در سال ۵۸۷-۵۸۶ ق.م، دولت بابل بر اورشلیم دست یافت و معبد سلیمان را تخریب کرد و هزاران یهودی را به بابل انتقال داد و دوران اسارت بابلی آغاز شد (عهد عتیق، اول تواریخ ایام و دوم تواریخ ایام، ابن العبری، ص ۶۳-۸۵، ابن خلدون، ج ۱، ص ۹۹-۱۲۲، توین بی، ص ۱۵۸-۱۶۴، دان، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۴۵).

یهودیان فلسطین از دوران کورش تا ظهور مسیحیت

دولت بابل در سال ۵۳۶ ق.م به دست کوروش ساقط شد و یهودیان تبعیدی اجازه یافتند که به اورشلیم بازگردند و معبد خود را بنا کنند. به همین سبب بنی اسرائیل او را همچون انبیای خود محترم و مقدس شمردند. محبت کورش نسبت به یهودیان و احترام آنان به کشور، دولت و مردم ایران همواره محرک همکاری های یهودیان و دولت های ایرانی می گردید. به همین سبب رومیان آنان را اغلب به همدستی و همکاری با ایران متهم می کردند (یهودیان اروپای شرقی پس از صدور اعلامیه بالفور، تصاویر کورش را همراه با عکس های جورج پنجم به نمایش گذاشتند. مک گرگور، ص ۲۰۵). فلسطین تا انقراض هخامنشیان با فترت هائی، بخشی از امپراتوری ایران بود، اما در سال ۳۳۳ ق.م به امپراتوری اسکندر پیوست. پس از مرگ او، مستملکات پهناورش میان سرداران یونانی تقسیم گردید و مصر نصیب پتولموس ملقب به سوتر به معنی ناجی (بطلمیوس اول) شد و شام، فلسطین، ایران و آسیای میانه به سلوکوس رسید. با این همه رقابت ها میان این دو سردار تا چند سال باقی بود و بطلمیوس در سال ۳۲۰ ق.م به فلسطین لشکر کشید و برای مدتی آن را در تصرف داشت. به هنگام بازگشت، گروهی از یهودیان نیز همراه او به مصر رفتند و در اسکندریه اقامت گزیدند و به یهودیانی که دوسه قرن پیش از بیم حملات آشوریان و بابلیان به اسکندریه گریخته بودند، ملحق شدند. جمعیت یهودیان اسکندریه چنان افزایش یافت که در حدود سال ۲۵۰ ق.م به صورت پرجمعیت ترین مرکز تجمع یهودیان در آمد (کارودی، ص ۱۱۸). یکی از بزرگ ترین خدمات بطلمیوسیان مصر (بطالسه) به یهودیان و فرهنگ و تمدن جهان، ترجمه عهد عتیق از زبان های عبری و آرامی به زبان یونانی است. این ترجمه به سبعینی موسوم است. می گویند فیلا دلفوس بطلمیوس دوم (حک: ۲۸۵-۲۴۷ ق.م) یهودیان را به ترجمه کتاب شان فرمان داد و ۷۲ نفر از دانشمندان بنی اسرائیل - از هر سبط ۶ نفر - به اسکندریه رفتند و عهد عتیق را به زبان یونانی ترجمه کردند و به همین سبب به ترجمه سبعینی یا هفتادی موسوم است. یهودیان فلسطین در سال های سلطنت آنتیوخوس چهارم، پادشاه سلوکی (۱۷۵-۱۶۳ ق.م) ملقب به اپیفانس، تحت فشارهای بسیاری قرار گرفتند تا پذیرای هلنیسم شوند. به همین سبب متاثیا مکابی از خاندان حشونائی بر سلوکیان شورید و فرقه حسیدیمیه نیز به او پیوستند و جنگ های طولانی را با سلوکیان آغاز کردند که سرانجام منتهی به استقلال یهودیه - بخشی از فلسطین - از سلوکیان شد. در سال ۶۳ ق.م، پمپئی سردار رومی، فلسطین را تصرف کرد و حکومت آن دست نشانده روم شد. پس از درگذشت هیروُدس کبیر آخرین پادشاه تمام یهودیه در سال ۴ ق.م، آگوستوس امپراتور روم قلمرو او را میان چهار پسرش تقسیم کرد. (لونس، ص ۳۶-۳۷، جهان مذهبی، ص ۵۹۷-۶۰۱).

حضرت عیسی در همین سال ها متولد شد و در جوانی خود را ماشیح موعود نامید، اما فریسیان و برخی از صدوقیان ادعای او را نپذیرفتند و او را در سنهدرین به اعدام محکوم کردند و پونس پیلاتس، حاکم رومی شام، بنا به خواسته سنهدرین و علیرغم میل خود فرمان به تصلیب او داد. یهودیان در سلطنت کالیگولا بر روم شوریدند و با مقاومت بسیار، مانع از نصب تندیس او در معبد خود شدند. و سپاسین، جانشین نرون، پسرش تیتوس را به جنگ یهودیان فرستاد و او نیز در سال ۷۰ میلادی بر اورشلیم دست یافت و هزاران نفر از یهودیان را به قتل رسانید و دومین معبد یهودیان را که در دوران هخامنشیان ساخته شده بود ویران کرد. هادریانوس امپراتور روم با مشاهده خرابه های معبد یهودیان در اورشلیم، فرمان داد تا در محل آن خرابه ها، معبد ژوپیتر را بنا کنند، اما یهودیان که

تحمل چنین اهانتی را نداشتند علیه روم قیام کردند. رهبری این قیام که از سال ۱۳۱ تا سال ۱۳۵ م. ادامه داشت، با شمعون برکوخبا بود که خود را مسیح موعود می‌نامید. این شورش نیز با خشونت هرچه تمام‌تر سرکوب شد و فلسطین به گورستانی آباد و بزرگ و شهرها و روستاهای ویرانه و متروک فروکاهید. هزاران یهودی به قتل رسیدند و هزاران نفر دیگر به بردگی افتادند و به مناطق دیگری منتقل شدند و بسیاری نیز از وطن خود گریختند. یهودیه دوباره نام فلسطین گرفت و به یک ایالت رومی تبدیل شد و نام اورشلیم به آیلیا کاپیتولینا تغییر یافت و بر فراز ویرانه‌های معبد یهودیان معبدی برای ژوپیتر ساختند. رومیان ورود یهودیان را به اورشلیم و به‌ویژه به معبد سابق‌شان منع کردند. به همین سبب یهودیان باقی‌مانده در اطراف اورشلیم، تنها می‌توانستند از دوردست‌ها بر خرابه‌های مملکت خود بنگرند و بگریند. بعدها به آنها اجازه داده شد که فقط در روز نهم ماه رومی آب (برابر با ماه اوت) که روز خرابی بیت المقدس بود به اورشلیم وارد شوند و در برابر دیوار خرابه‌ای که از قدیم باقی مانده بود، گریه کنند. دیوار ندیده و رسم گریستن در برابر آن، از آن زمان باقی مانده است (کریمرگ، ج ۳، ص ۳۰۲-۳۰۶، جهان مذهبی، ص ۵۹۸-۵۰۲، لوئیس، ص ۳۹-۴۰، ناس، ص ۵۵۴-۵۵۶).

فلسطین پس از این حوادث، دیگر جایگاه یهودیان نبود و جای آنان را رومیان گرفتند (لوئیس، ص ۳۵۹) و به تدریج پا به پای رشد مسیحیت، به جایگاه آنان تبدیل شد. پس از صدور منشور میلان توسط قسطنطین اول و لیکنیوس امپراتوران دوگانه روم در سال ۳۱۳ م. و رسمیت دیانت مسیحی، مرکز ثقل مسیحیت از اورشلیم به شهر روم منتقل شد و چون امپراتوری روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید و به‌ویژه به دنبال سقوط روم غربی، فلسطین و اورشلیم به روم شرقی پیوست و تا ظهور اسلام متعلق به آن بود.

حضور اعراب در شام و توابع آن

قوم عرب از جمله ساکنان بسیار قدیمی شبه جزیره عربستان است و گروهی از آنان دستکم از قرن ۱۴ پیش از میلاد، دولت بزرگ معینیان یمن را تأسیس کردند که تا میانه قرن ۷ پیش از میلاد (۱۳۰۰ تا ۶۳۰ ق. م) برپا بود (سالم، ص ۷۵). در عهد عتیق چند بار به نام عرب و مناطقی که مراد از آن سرزمین‌های عربی بوده همچون - ددان و تیمان - و برخی مردم سرشناس عرب - نظیر **ملکه سبا** - اشاره شده است (پیدایش، ۱۰/ ۴ و ۲۵/ ۳، اول پادشاهان، ۱۰/ ۱-۱۶ و دوم تواریخ، ۱۲/ ۱-۱۱ و ۱۷/ ۱۱ و ارمیا، ۲۴/ ۲۵ و ۴۹/ ۸، اشعیا، ۱۳/ ۲۱ و حزقیال، ۲۵/ ۱۳ و ۲۷/ ۱۵ و ۲۰).

عهد عتیق (سفر پیدایش ۱۰/ ۲۵-۳۰، اول تواریخ ایام، ۱/ ۱۹-۲۳) در فهرستی که از پسرزادگان سام بن نوح به دست داده از مردی به نام **یقطان بن عابر** نام برده است که مفسران و مورخان کتاب مقدس او را مطابق با **قحطان** یکی از نیاکان افسانه‌ای اعراب باستانی می‌دانند. عهد عتیق همچنین در برخی ابواب سفر پیدایش چندین بار از **اسماعیل بن ابراهیم** و قوم او - بدون اشاره به نام قومی خاصی - یاد کرده است و قلمروی برای قوم او برشمرده که مطابق نیمه شمالی جزیره العرب - مابین دریای سرخ و خلیج فارس - است. در سرگذشت داود و جنگ و گریزهای او با شاتول پادشاه یهودیان، از بیابان **معون** در عربیه سخن به میان آمده است (اول سموئیل، ۲۳/ ۲۴-۲۹ و ۲۵/



۲ و یوشع، ۵۵ / ۱۵) که به احتمال قریب به یقین، با منطقه معان در جنوب غرب کشور اردن - به تقریب در جنوب شرقی خرابه‌های شهر باستانی پترا (بطراء) پایتخت دولت نبطیان (۳۱۲ ق.م - ۱۰۶ م) مطابقت دارد. برابر مطالب تورات، منطقه معون یا معان در ادومیه قرار داشته و ادومیه خود از توابع فلسطین قدیم بوده و به ادوم - لقب عیسو پسر اسحاق و برادر مهتری یعقوب که نخست زادگی اش را در برابر آش ادوم یا آش عدس سرخ رنگ به یعقوب فروخت - نسبت داشته است (عهد عتیق، سفر پیدایش، ۲۵ / ۲۹ - ۳۴، دوم پادشاهان، ۱۴ / ۷ - ۲۲ و دوم تواریخ ایام، ۲۵ / ۱ - ۲۸). ادومیه، از جنوب بحرالمیت تا خلیج عقبه امتداد داشت و از شرق به دشت عربستان و از غرب به وادی العربیه محدود بوده است. این وادی مشتمل بر دره‌ها و کوه‌های کم‌ارتفاعی است که از جنوب بحرالمیت تا خلیج عقبه پیش رفته است و ادومیه را در اردن از صحرای نقب در جنوب اسرائیل جدا می‌کند. همانگونه که در سطور بالا گفته شد، شهر باستانی پترا پایتخت دولت نبطیان است که خرابه‌های آن امروزه در جنوب غرب کشور اردن و در یک صد کیلومتری جنوب شرقی بحرالمیت باقی مانده است.

نبطیان نیز از اعراب بودند (سالم، ص ۱۲۵ - ۱۳۵، لوئیس، ص ۴۸) و اعراب نیز فرزندان اسماعیل. از این رو می‌توان گمان کرد که نبایوت پسر اسماعیل بن ابراهیم که نامش در عهد عتیق آمده (سفر پیدایش، ۲۵ / ۱۳) جدا اعلای نبطیان پترا بوده است.

اسماعیل و عیسو برادر یعقوب با یکدیگر خویشاوند بودند زیرا که عیسو با محلت دختر اسماعیل و خواهر نبایوت ازدواج کرده بود (عهد عتیق، پیدایش، ۲۸ / ۹) و قوم او از حویله تا شوره مقابل مصر به سمت آشور واقع است ساکن بودند (سفر پیدایش، ۲۸ / ۱۸) و این قلمرو را مورخان و همچنین مفسران کتاب مقدس، مطابق سرزمین‌های واقع میان دریای سرخ و حوزه علیای خلیج فارس می‌دانند (سبوس، ص ۲۰۷). نبطی‌ها در قرن ۵ ق.م دولتی داشتند که پایتخت آن شهر پترا بود. دولت نبطیان در جنگ‌های تیتوس با یهودیان اورشلیم و تصرف شهر با رومیان همکاری داشتند (بروک، ص ۶۷). با این همه ترایانوس امپراتور روم (حک: ۹۸ - ۱۱۷ م)، روابط دیرینه میان روم و نبطیه را برهم زد و در سال ۱۰۶ م شهر پترا و ادومیه را تصرف کرد و با افزودن مناطق دیگر به آن، ایالت رومی عربستان را ایجاد نمود (لوئیس، ص ۴۹).

در قرآن کریم از برخی انبیای بنی اسرائیل، نظیر شعیب و صالح و هود نام برده شده که امت‌هایشان - جرهم و ثمود و عاد - از گروه موسوم به عرب بائنه - یعنی عرب نابود شده - بودند. سوره شریفه هود از این انبیاء

در کنار لوط و نوح نام برده (۱۱ / ۸۹) و کلمه هود نیز چند بار در سوره بقره، به معنای یهود آمده است (۱۱۱ / ۲) و ۱۳۵ و ۱۴۰). هرچند تورات و اسفار گوناگون آن اشاره‌ای به این انبیا و امت‌هایشان ندارد، اما تعلق گروهی از انبیاء بنی اسرائیل به عرب بائنه، خود نشانه قدمت حضور اعراب اولیه در شام و توابع آن است.

آشوریان نیز دستکم از قرون ۱۰ و ۹ ق.م به قوم و یا سرزمین عرب در الواح خود اشاره کرده‌اند (سالم، ص ۲۷) و بعدها داریوش اول، پادشاه بزرگ هخامنشی در کتیبه بیستون از عرب (اربابی) ضمن مستملکات خود نام برده است (شارپ، ص ۲۶). آیسخولوس - اشیل - نویسنده بزرگ یونانی در نمایشنامه ایرانیان (ص، ۳۸۸) ضمن



نمایی از کنگره صهیونیست‌ها، شهر باسل سوئیس، ۱۹۴۸

فهرست سرداران کشته شده ارتش خشایار شاه در جنگ با یونانیان، از سرداری عرب به نام مقوس نام برده است و هروdot نیز که معاصر ایسوخولوس می‌زیست، در کتاب تواریخ گزارش روشنی از عرب‌های سپاه خشایار شاه و لباس و اسلحه آنان به دست داده است (ص ۳۷۶).

مردم پادشاهی تدمر (پالمیرا) نیز از اعراب بآنده بودند. نام تدمر در کتیبه‌های تیگلات پیلسر پادشاه آشور و گزارش جنگ‌های او با عموریان در سال‌های ۱۱۰۰ ق. م به میان آمده است (سالم، ص ۱۳۸) و در عهد عتیق چند بار به احداث شهر تدمور یا تدمر توسط سلیمان نبی اشاره شده است (عهد عتیق، اول پادشاهان، ۹/ ۱۸ و دوم تواریخ ایام، ۸/ ۴). این دولت در حملات بخت‌النصر بابلی به بیت‌المقدس در سال‌های ۵۸۷-۵۸۶ ق. م شرکت داشت. این دولت نیز به سال ۱۰۶ م به دست ترایانوس امپراتور روم برافتاد و قلمرو آن به ایالت رومی عربستان پیوست (سالم، ص ۱۳۶-۱۵۳). بی‌مناسبت نیست اگر اشاره شود که، خرابه‌های این تمدن عالی برای مدتی چند در اختیار داعش قرار داشت و اعضای جنایتکار و راهزن آن گروه دست‌پروده آمریکا- عربستان سعودی- ترکیه آسیب‌های بسیاری بر این یادگار بشری وارد کردند و تعداد نامعلومی از اشیای آن محوطه باستانی را که نمی‌توان قیمتی برایشان تعیین کرد، به سرقت بردند.

جریان مهاجرت اعراب یمن و حجاز به شام در قرون اول میلادی منتهی به استقرار گروه‌های بزرگی از اعراب قضاعی و غسانی در مناطقی از شام شد. گروه بزرگی از اعراب طی (طائی) به شام مهاجرت کردند و بسیاری از آنان در فلسطین و صحرای مجاور آن استقرار یافتند. کثرت طائیان در شام و فلسطین به اندازه‌ای بود که نویسندگان سریانی، عنوان طائی را مترادف قوم عرب به کار می‌بردند (ابوعزالدین، ص ۲۳) قبایل بنی‌سلیح قضاعی در ارتفاعات شام مستقر شدند و حکومتی به نام آل ضجعم یا ضجاعمه تشکیل دادند. این حکومت تابع امپراتوری روم شرقی بود و تا آغاز قرن ۶ م ادامه داشت اما در آخرین سال‌های قرن ۵ به دست خاندان آل جفنه از قبایل عرب غسانی که پیش از این به شام مهاجرت کرده بودند، ساقط شد. با این وجود قضاعیان همچنان در شام باقی ماندند و در جنگ‌های رومیان با خالد بن ولید شرکت داشتند. جفنه بن عمرو یکی از بزرگان قبیله ازد کهلانی از اعراب غسانی مؤسس حکومت خاندان آل جفنه نیز همانند ضجاعمه، تابع امپراتوری روم شرقی بود. او پس از قتل سبیط ضجعمی حاکم قلمرو او شد و آناستاسیوس امپراتور روم شرقی (۴۹۱-۵۱۸ م) نیز حکومت او را به رسمیت شناخت. جبلة بن حارث از همان خاندان به سال ۵۰۰ م فلسطین را تصرف کرد و گویا چندین پل و نهر و جاده احداث نمود. حکومت این خاندان تا ظهور اسلام و فتوحات اعراب مسلمان در شام به دوران خلیفه دوم همچنان برقرار بود. آخرین امیر شام از آل جفنه، جبلة بن ابیهم بود که در خلافت عمر بن خطاب مسلمان شد، اما پس از چندی در اعتراض به مساواتی که ابو عبیده بن جراح حاکم مدینه بین جبلة و مردم عادی رعایت می‌کرد، از قلمرو مسلمانان به میان رومیان گریخت (سالم، ص ۱۵۷-۱۷۳، زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۱ و ج ۳، ص ۲۱۴).

علاوه بر این خاندان‌های حکومتگر عرب شام، در همان قرون یک گروه از اعراب تنوخی پس از خروج از یمن در قرن ۳ میلادی خود را به صحرای میان عراق و شام و جزیره العرب رسانیده و در قلمرو دولت اشکانی قرار گرفتند و تابع آن دولت شدند. یک قبیله از اینان به نام بنی‌لخم، در حوالی نجف و کوفه امروزی، شهر حیره را بنا کردند و خاندان حکومتگرشان به نام بنی‌منذر یا بنی‌نعمان (مناذره یا نعمانه) از جانب آخرین اشکانیان به حکومت منطقه منصوب شد. این حکومت در سال‌های ۶۰۲-۶۰۵ م به دست خسرو پرویز ساسانی برافتاد (سالم، ص ۱۷۴-۱۷۹).

ارتش خسرو پرویز در جریان پیشروی‌های خود در شام و جنگ با ارتش روم، از همکاری‌های یهودیان نیز برخوردار بود. اینان در تصرف شهر کاپادوکیه به سال ۶۰۸ م با سپاه ایران همکاری نمودند (سبوس، ص ۱۶۰). خسرو پرویز در سال ۶۱۴ م به شام لشکر کشید و با کمک یهودیان شهر اورشلیم را تصرف کرد و فرمان به قتل

عام مسیحیان داد. یهودیان نیز در این حادثه دخیل بودند و معروف است که بیشتر مسیحیان اورشلیم به دست یهودیان کشته شدند. می‌گویند که در این کشتارها قریب ۶۰ هزار نفر از مسیحیان به قتل رسیدند و ۳۵ هزار نیز به بردگی افتادند. امپراتور **هراکلیوس** در جنگ **نینوا** به سال ۶۲۷ م سپاه ساسانی را شکست داد و بخشی از قلمرو سابق را مسترد داشت. در سال بعد خسرو پرویز به خیانت پسرش شیرویه برکنار و اعدام شد و سال بعد نیز دولت روم تمامی متصرفات ساسانیان در شام و غرب رودخانه فرات را دوباره پس گرفت. **هراکلیوس** پس از این حوادث، در صدد تنبیه یهودیان برآمد و اتباع او که مترصد انتقام جوئی بودند، به جان یهودیان افتادند و هرکه را دیدند و یا به دست آوردند، بدون کمترین ترحمی به قتل رسانیدند (سبئوس، ۱۶۶-۱۶۷، رانسیمان، ج ۱، ص ۱۲-۱۵).

فلسطین و اسلام

شهر بیت المقدس تا سال دوم هجرت، قبله مسلمانان بود، اما در این سال شهر مکه و خانه کعبه جای آن را گرفت (قرآن کریم، ۲ (بقره) / ۱۱۵ و ۱۴۲ و ۱۴۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰). اعراب مسلمان به فرماندهی **عمرو بن عاص** در سال ۱۴ یا ۱۵ ه. ق شهر بیت المقدس را محاصره کردند، اما قادر به فتح آن نشدند. خلیفه دوم، خود عازم فلسطین شد و در سال ۱۵ و به روایتی در سال ۱۶ ه. ق این شهر را به صلح و امان نامه بگشود (ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴۱۵-۱۴۱۷، فصیحی، مجمل، ص ۱۳۳ و ۱۳۸، تتوی و قزوینی، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹). در قرون اول اسلامی، بیشتر روستائیان فلسطینی، مسلمان شده و بیشتر مردم بیت المقدس و همه مردم شهرهای بیت اللحم و ناصره مسیحی بودند. یهودیان نیز اغلب در بیت المقدس و صفد و طبریه بسر می بردند و شهر مسلمان نشین **رمله**، مرکز امور اداری مسلمانان در فلسطین بود و این وضع قریب ۴ قرن بعد نیز ادامه داشته است (رانسیمان، ج ۱، ص ۳۱). مسیحیان و یهودیان باقی مانده، با برخورداری از حقوق اهل ذمه، مذهب خود را حفظ کرده و از حمایت دولت های مسلمان برخوردار بودند. فاطمیان مصر در قرن ۴ ه. ق بر شام دست یافتند (لویس، ص ۹۴، سجادی، ص ۱۱۱) و بر شورش های برخی اعراب مسلمان نظیر شورش اعراب طائی فلسطین به رهبری **حسن بر جراح** فائق آمدند (ابوعزالدین، ص ۱۹۸). **تاج الدوله تتش بن آلب** ارسال **سلجوقی** در سال ۴۷۲ ه. ق شهر دمشق را تصرف کرد و طی چند سال بعد بر فلسطین نیز دست یافت و فاطمیان را از شام بیرون کرد (ابن اثیر، ج ۱۴، ص ۶۰۵ و ۶۰۶، لویس، ص ۱۰۰).

یهودیان و خزران

جهان یهودی در قرن ۸ م / ۲ ه. ق یک تحول کم نظیر به خود دید و از همان طریق وسعتی به مراتب بزرگ تر از دوران باستان یافت و جمعیت آن به یکباره چند برابر شد و دیانت یهودی را در منطقه ای ویژه و بزرگ که میان مسیحیت و اسلام و شرک قرار داشت، انتشار داد. بنا به گزارش های نخستین جغرافیایان و مورخان مسلمان نظیر **ابن فضلان**، **اصطخری** و **مسعودی**، و همچنین بر اساس نامه های **حسدای بن شپروط**، وزیر یهودی خلیفه اموی **قرطبه عبدالرحمان سوم** (حک: ۳۰۰-۳۵۰ ه. ق) خزران یهودی در شمال دریای خزر بسر می بردند و دولت بزرگی داشتند. بر اساس پژوهش های تاریخی، دیانت یهودی در فاصله میان سال های ۱۱۲ تا ۱۸۴ ه. ق / برابر سال های ۷۳۰ تا ۸۰۰ م میان خزران منتشر شد و تثبیت گردید (کسلر، قبیله سیزدهم، تمام کتاب، دانلپ، تاریخ خزران، تمام کتاب). دولت خزران نیز تا قرن ۱۳ میلادی و سال های بعد از حملات مغولان به روسیه دوام داشت و نامش برای آخرین بار در نوشته **پلان کارپنی** فرستاده **پاپ اینوسان چهارم** به **دربار گیوک خان** ایلخان بزرگ مغول به سال ۶۴۲-۶۴۳ ه. ق / ۱۲۴۵ م به میان آمده است. انقراض دولت خزران موجب انتشار گسترده آنان در روسیه و شرق و مرکز اروپا شد و جمعیت یهودیان اروپائی را چند برابر نمود (کسلر، ص ۱۴۳-۱۵۹). اهمیت این تحول تا آنجاست

که آرتور کسلر به طعنه از آنان به نام قبیله سیزدهم یاد کرده است و به خودی خود اعتبار نظریه صهیونیستی و نژادپرستانه عنایت خداوند به قوم یهود یعنی فرزندان و فرزندزادگان و اعقاب یعقوب نبی را زایل نمود.



دستگیری زن فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی

صلیبیان و بیت المقدس

در ماه رجب سال ۴۸۹ ه.ق، فاطمیان بار دیگر بیت المقدس را تصرف کردند، اما صلیبیان در ماه رجب سال ۴۹۲ ه.ق خود را به این شهر رسانیدند و آن را در ۲۳ شعبان همان سال تصرف کردند و به تقریب همه مسلمانان را کشتند. به گزارش مورخان شمار کشتگان مسلمان بالغ بر ۷۰ هزار نفر بود، اما جنایت دیگر صلیبیان، کشتار بی رحمانه تر آنان از چند صد یهودی شهر بود. این مردم از بیم صلیبیان به کنیسه بزرگ خود پناه بردند، اما صلیبیان آن مکان را آتش زدند و همه یهودیان را در آتش سوزانیدند (ابن اثیر، ج ۱۴، ص ۶۱۸۲-۶۱۸۶، تتوی و قزوینی، ج ۴، ص ۲۶۰۵-۲۶۰۶، دوران، ج ۴، عصر ایمان، بخش ۲، ص ۷۹۲، رانسیمان، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۸، گریمرگ، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۸). عملیاتی از این دست خصومت های دامنه دار مذهبی میان مسیحیان و یهودیان را افزایش داد و هر دو گروه را به تبعیت بیشتر از اوهام فاجعه آفرینی می کشانید که یا از زبان ربی یوشائی ندا می داد: بهترین غیر یهودی ها را بکش، و یا از دهان سن لویی می گفت: با یهودی ها بحث نکنید بلکه هرگاه از آنها شنیدید که به ایمان مسیحیت بد می گویند، شمشیر را تا آنجا که فرو می رود در شکم شان فرو برید (گارودی، ص ۱۶).

در تمام دوران حکومت صلیبیان بر بیت المقدس که کمتر از یک قرن ادامه داشت، مسلمانان و یهودیان از ورود به شهر محروم بودند، اما چند سال پس از این، در بهار هر سال مسلمانان، به بهانه عید نبی موسی و زیارت مقام آن پیامبر با موافقت حکومت مسیحی بیت المقدس وارد این شهر می شدند و در همان روز یا روز دیگر از آن بیرون می رفتند (فرامکین، ص ۴۳). این جشن تا زمان ما برقرار است و مفتیان فلسطین - از جمله مفتی محمد امین الحسینی سرکرده انقلاب فلسطین در سال های ۱۹۳۶-۱۹۳۹ م - متولی اجرای آن بودند (لاپیدوس، ج ۲، ص ۱۴۳).

صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۴ ه.ق بر فلسطین دست یافت و پس از جنگ هایی که با مسیحیان بیت المقدس نمود سرانجام با فرمانده مقاومت صلیبیان، بالیان ابلینی (بینائی) مصالحه کرد و در ۲۷ ماه رجب همان سال بیت المقدس را از صلیبیان باز پس گرفت (تتوی و قزوینی، ج ۵، ص ۳۴۲۰-۳۴۲۵، رانسیمان، ج ۲، ص ۵۴۰-۵۴۵). صلاح الدین سپس از مسلمانان و باقیمانده یهودیان فلسطینی خواست که به این شهر آیند و به کار و سکونت مشغول شوند (رانسیمان، ج ۲، ص ۵۴۶).

حضور دوباره یهودیان در فلسطین و به ویژه در بیت المقدس تنها از همین طریق میسر شد. بدین ترتیب این مسلمانان بودند که زمینه ازدیاد تدریجی یهودیان را در فلسطین فراهم آوردند و موجب دوام و بقای آنان در فلسطین شدند.

فلسطین و یهودیان در دوران ایوبیان و ممالیک بحری و برجی مصر

فلسطین در قرون ۶ و ۷ در قلمرو ایوبیان قرار داشت و جمعیت یهودی آن بسیار قلیل و ناچیز بود. بنجامین دوتولد زائر یهودی که در سال ۵۶۵-۵۶۶ ه.ق / ۱۱۷۰ م و پیش از سقوط دولت صلیبی بیت المقدس از فلسطین گذشته بود، تعداد یهودیان فلسطین را فقط ۱۴۴۰ نفر نوشته است و یهودی دیگری به نام ناهوم گروندی در سال



دستگیری کودک فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی

۶۵۵ ه.ق / ۱۲۵۷ م فقط دو نفر یهودی را در بیت المقدس دیده بود (کارودی، ص ۳۵). فلسطین از نیمه دوم قرن ۷ تا اوایل قرن ۱۰ ه.ق بخشی از قلمرو دولت های ممالیک بحری و برجی مصر بود و جمعیت یهودیان آن نیز اندک. این جمعیت حتی پس از اخراج یهودیان صفارادی از اسپانیا و پرتغال در سال های ۱۴۹۲ و ۱۴۹۷ م افزایش محسوسی نیافت زیرا که تعداد اندکی از آنان خود را به فلسطین رسانیدند و بقیه به مراکش و ایتالیا و مصر و

سوریه و ایالات مرکزی دولت عثمانی و مستملکات آن در بالکان و جزیره قبرس و اندکی نیز به هلند رفتند (کارودی، ص ۳۶). پس از سقوط ممالیک برجی به دست سلطان سلیم عثمانی به سال ۹۲۲ ه.ق، فلسطین و شام ضمیمه دولت عثمانی شد و بیش از ۴۰۰ سال در تصرف آن دولت باقی بود و در همین دوران است که مقدمات تشکیل نظریه و عمل صهیونیسم شکل گرفته است.

خاخام های یهودی صدف و طبریه از توابع فلسطین در قرن ۱۶ م کوشش های معینی برای جلب توجه یهودیان برای مهاجرت به فلسطین انجام دادند، اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نکردند و در همان قرن دون ژوزف ناسی ملقب به دوک ناکزوس، یهودی پرتغالی که از بیم دستگاه تفتیش عقاید به دربار سلطان سلیمان قانونی پناهنده شده بود، از سلطان سلیم دوم اجازه یافت که شهر طبریه را برای اسکان هم کیشان خود بازسازی کند، اما هیچ علاقه ای در سایر یهودیان برای عزیمت به طبریه دیده نشد (کارودی، ص ۵۸). این یهودی پرتغالی، که در همان ایام اورا میکز و سپس یوسف می نامیدند، در تاریخ عثمانی شهرت ویژه ای دارد. نفوذ و منزلت او نزد سلطان سلیمان به اندازه ای بود که سلطان در تمام امور داخلی و خارجی، جنگ و صلح، عقد و ازدواج، اعدام و بخشش با او مشورت می کرد و همو به دون ژوزف لقب دوک دوناکسوس داد (پورگشتال، ص ۱۲۴۹). بی اعتنائی یهودیان عالم به درخواست مهاجرت به فلسطین تا اواخر قرن ۱۹ م ادامه داشت و همین امر مانع از افزایش غیر مترقبه جمعیت یهودیان فلسطین شده بود.

چنین کوشش هایی مضمون و یا جهت سیاسی نداشت، بلکه انعکاس یک تعلق وجدانی برای مجاورت با مقدسین و مقدسات بود و این گرایش در همه ادیان و مذاهب عالم جریان دارد. بسیاری از مردم شهرهای مکه و مدینه، اعقاب مسلمانان غیر عربی هستند که به منظور برخورداری از برکات این دو شهر مقدس اسلامی، مجاور خانه خدا و مسجد الحرام و آرامگاه پیامبر اسلام شده بودند. همچنین غالب اهالی کنونی عتبات عالیات شیعه در عراق عرب، اعقاب شیعیانی هستند که از سایر ممالک مسلمان - به ویژه ایران - به شهرهای کربلا و نجف و کاظمین و سامرا مهاجرت کرده بودند. علما و روحانیان مسلمان نیز با این گرایش موافق بودند و حتی برخی از مردم را به اقامت در شهرهای مقدس و مجاورت با حرمین و عتبات ترغیب می کردند. روحانیان مسیحی نیز به ویژه در آستانه جنگ های صلیبی و در اثنای همان جنگ ها، چنین می کردند و به طریق اولی روحانیان یهودی نیز (نک: گنجینه ای از تلمود، ص ۳۷۳ و ۳۷۴). اما هیچیک از این گونه ترغیب گری ها مضمون سیاسی نداشت و تنها انعکاسی از تعلق دینی و تأثیر این گونه مجاورت ها در تقویت دین و مذهب بوده است. امروزه هیچ روحانی مسلمان و یا مسیحی از توصیه های همتایان قدیمی خود مبنی بر مجاورت با احرام عیسوی و اسلامی، نظریه ای برای تصرفات ارضی و استقرار تشکیلات سیاسی مذهبی مخصوص خود نساخته اند. اما در ۱۵۰ سال گذشته برخی یهودیان، از چنین تعلقاتی که در همه ادیان مشترک است، نظریه ای سیاسی - مذهبی ساختند که به شدت

با موضوع تعلقات وجدانی مؤمنان دینی مغایرت دارد و آن را به حدود تخالف‌های زنده قرون وسطائی تنزل داده است و همین تبدیل و تبدل‌هاست که صهیونیت یا دوستی نسبت به صهیون مقدس را که یک تعلق وجدانی و مذهبی است به صهیونیسم سیاسی فروکاسته و از آن یک هیولای خونخوار ساخته است. **جیمز هاکس** مؤلف قاموس کتاب مقدس درباره صهیون نوشته است که: اصطلاح حالیه که در میان علما متداول است این است که قصد از صهیون، آرزوی قوم خداوند است که فرصتی به جهت حمایت و محافظت و خدمت او تحصیل کنند (مدخل صهیون). و جان کلام نیز در همین چند کلمه آخر است، یعنی حمایت و محافظت و خدمت. و آیا مجاورت مسلمانان و مسیحیان در کنار احرام خود مقصودی غیر از این داشته و دارد؟ به نوشته **روژه گارودی**، هدف عشاق صهیون - یا دوستداران صهیون و صهیونیت - ایجاد یک کانون روحانی نشر اعتقاد و فرهنگ یهودی در سرزمین صهیون بود. این صهیونیسم مذهبی که فقط در بین گروه‌های محدودی رایج بود، هرگز به دشمنی با مسلمانان برنخاست و به دور از هرگونه برنامه سیاسی برای ایجاد یک دولت و یا سلطه سیاسی بر فلسطین بود (ص ۵).

تاریخچه کوشش‌های یهودیان و یا طرفداران آنها برای استقرار یهودیان در منطقه‌ای معین و معلوم به هیچ رو معطوف به فلسطین نبود. این فعالیت‌ها به‌ویژه از قرن ۱۷م تنها برای این منظور بود که یهودیان در جایی - هر جا که باشد - و از جمله در فلسطین قرار گیرند. در سال ۱۶۲۱، کمپانی هند غربی هلند، قطعه زمینی را در جزیره **کوراکائو** برای تأسیس یک مهاجرنشین به یکی از یهودیان سرشناس داد، اما این کوشش به جایی نرسید. در سال ۱۶۵۴ گروهی یهودیان که از برزیل گریخته بودند، خواستار استقرار در سورینام شدند اما این کوشش نیز ناکام بود. در سال ۱۶۵۹ شرکت هند غربی فرانسه به **دیوید ناسی** یهودی پرتغالی اجازه داد که در کاین مرکز گویان فرانسه یک مهاجرنشین یهودی تشکیل دهد که البته خبری از آن نشد. در سال ۱۷۴۹ مردی به نام **مارشال دوساکس** در صدد برآمد تا یک جمهوری یهودی به ریاست خود در آمریکای جنوبی برپا دارد که آن نیز به سرانجامی نرسید. چند سالی پس از آن، مردی دیگر به نام **جان پرسپوال کنت اگمونت** (۱۷۱۱ - ۱۷۷۰) اقداماتی برای تشکیل یک پادشاهی یهودی معمول داشت که البته توفیقی نیافت.

در همین روزگار داستان خنده‌آوری بر سر زبان‌ها افتاد که بیشتر تمسخر مردمانی بود که در آرزوهای محال می‌سوختند. طبق داستان‌هایی که همسر فرمانده نظامی منطقه **انسپاک** در هلند از همسر خود بازگفته بود، او زمانی به فکر تأسیس یک پادشاهی برای خود افتاد، اما چون هیچ تخت سلطنتی خالی نیافت، متوجه یهودیان شد که در خلال ۱۷ قرن گذشته فاقد کشور و دولتی برای خود بودند. مورخان صهیونیسم به سرانجام این کوشش اشاره‌ای ندارند اما همانان اذعان کرده‌اند که این طرح در آن زمان شهرتی داشت و موجب خنده و تفریح دوستان آن فرمانده نظامی و دست انداختن او شده بود. در سپتامبر سال ۱۷۷۶ و کوتاه زمانی پس از تصویب قانون اساسی پنسیلوانیا یک یهودی آلمانی خطاب به رئیس کنگره قاره‌ای پنسیلوانیا نوشت که گروهی از یهودیان آلمانی قصد مهاجرت به آمریکا را دارند. **ادوارد کینگ** (۱۷۹۵ - ۱۸۳۷) در کتاب آثار باستانی مکزیک از اندیشه تأسیس یک مهاجرنشین یهودی در مکزیک سخن گفت. **جان آدامز** (۱۷۳۵ - ۱۸۲۵) دومین رئیس جمهوری آمریکا آرزومند تشکیل ملت مستقل یهودیان در یهودیه سابق (جنوب فلسطین) بود و سرگرد **مردخای نوح** افسر ارتش آمریکا در سال‌های ۱۸۲۰ - ۱۸۳۰ یک شهر یهودی‌نشین در جزیره **گراندد** در حوالی شهر **بوفالو** تأسیس کرد (سوکولوف، ج ۱، ص ۸۳ - ۹۲). دولت پروس در همین سال‌ها از دولت عثمانی خواستار موافقت با تأسیس مهاجرنشین یهودی در فلسطین شد و دولت انگلستان نیز از این خواسته حمایت می‌کرد. **سر موزس مونته فیوره** بانکدار یهودی انگلیسی در سال ۱۸۵۵ مزرعه بزرگی در **یافا** خریداری کرد تا گروهی از یهودیان را اسکان دهد اما توفیقی نداشت و جمعیتی در آن مزرعه جمع نشد (لوتسکی، ص ۱۹۶ - ۱۹۷).

کوشش‌هایی از این دست، همانگونه که خود سوکولوف گفته است به معنی واقعی کلمه، جنبه صهیونیستی نداشته (سوکولوف، ص ۸۶) و حقیقت نیز همین است، زیرا که یهودیان پس از طلوع رواداری مذهبی در اروپا، به‌ویژه از قرن ۱۸ م، هرچه بیشتر به روند ادغام در میان مردم کشورهای خود پیوستند و پایه‌پای تحولات اجتماعی بر سرعت و شدت این جریان افزوده شد تا آنجا که حتی مخالفت و اعتراض یهودی روشنفکر و برجسته‌ای همچون موزس مندلسون را نیز برانگیخت، چرا که او فرهنگ مذهبی یهودیان را بر فرهنگ ملی ترجیح می‌داد.

اروپا، فلسطین و یهودیان در دوران‌های جدید

مصر و سوریه از دیدگاه اغلب رجال سیاسی و اقتصادی، و حتی دانشمندان انسان‌دوست اروپائی، معبر تلافی‌جویی‌های قدرت‌های اروپائی و جایگاه کسب برتری آنان نسبت به یکدیگر بوده است. لایبنیتز (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶ م)، فیلسوف و دانشمند و انسان‌دوست آلمانی، در سال ۱۶۷۰ و بار دیگر در سال ۱۶۷۲ طرحی برای لویی ۱۴ پادشاه فرانسه ارسال داشت و او را به تصرف مصر که آن زمان در قلمرو عثمانی بود، تشویق کرد تا بربریت شرقی از آن طریق ضعیف شده و از اروپا اخراج گردد (لایبنیتز، ص ۲۳-۲۴ و ۳۲). به نوشته او تسلط بر مصر، راه‌های بازرگانی اروپا - از جمله هلند - به شرق را در اختیار فرانسه قرار می‌دهد و خاک فرانسه را از هجوم‌های دیگران محفوظ می‌دارد و خطر عثمانی را برای همیشه از اروپا و عالم مسیحیت دور می‌کند. اما در این سال میان دولت‌های فرانسه و عثمانی صلح برقرار شده بود و سیمون دوپومپون، وزیر خارجه فرانسه، با اعلام این مطلب که جنگ‌های صلیبی دیگر کهنه شده است، طرح لایبنیتز را کنار گذاشت. به این ترتیب آینده‌ای که لایبنیتز برای فرانسه در نظر داشت، یک قرن بعد نصیب انگلیس شد (دورانت، ج ۸، عصر لویی چهاردهم، ص ۷۵۳-۷۵۴، تارله، ص ۷۰).

لایبنیتز البته از پیگیری مقاصد خود ناامید نشد و برای این منظور به شارل دوازدهم پادشاه معروف سوئد مراجعه کرد، و چون او در جنگ پولتاوا از پطرکبیر شکست خورد (۱۷۰۹ م)، متوجه پطر شد و در اکتبر ۱۷۱۱ با او ملاقات کرد. اما به هر حال علیرغم برخی پیشرفت‌ها در آرزوهایش، توقع او برآورده نشد (لایبنیتز، ص ۳۲). ناپلئون بناپارت نیز ۱۲۵ سال بعد به چنین ارزیابی‌هایی رسید و گمان داشت که برای نابودی انگلیس - که جای هلند قرن هفدهم را گرفته بود - باید مصر را تصرف کرد و از همان سال در صدد تهیه مقدمات تصرف مصر برآمد و در ماه مه سال ۱۷۹۸ عازم تصرف مصر شد و در اول ژوئیه به بندر اسکندریه رسید و آن شهر را تصرف کرد و سپس قاهره را گرفت. چندی بعد به فلسطین لشکر کشید و علیرغم عملیات وحشیانه‌ای که نسبت به بومیان و نظامیان شهر یافا روا داشت، از تصرف شهر عکا بازماند و ناگزیر به قاهره بازگشت. عملیات جنایتکارانه او در مصر نیز تکرار شد و در جنگ با لشکریان ترک در ابوقیر، دستور داد که هیچ اسیری گرفته نشود به همین سبب قریب ۴۰ هزار نفر از نظامیان ترک در ضمن جنگ و پس از شکست، قتل عام شدند (دورانت، ج ۱۱، عصر ناپلئون، ص ۱۲۷-۱۳۳، گریمرگ، ج ۹، ص ۳۴۶-۳۵۰، ماله و ایزاک، ص ۵۰۵-۵۰۹، لوتسکی، ص ۵۷-۷۰، تارله، ص ۷۴-۸۴).

در نیمه اول قرن ۱۹ فعالیت‌های میسیونری دولت‌های بزرگ اروپائی و همچنین دولت ایالات متحده آمریکا در فلسطین و میان یهودیان و مسیحیان سرعت و شدت بیشتری یافت و حتی اندیشه‌های ناپلئون در باره تأسیس یک دولت یهودی در اورشلیم نیز به‌ویژه مورد توجه دولت انگلستان قرار گرفت. در این کشور دو دسته از گروه‌های سیاسی و مذهبی از تأسیس قانون ملی و مذهبی یهودیان در فلسطین حمایت می‌کردند. نخستین آنان، گروهی از پیوریتن‌ها و پروتستان‌های مسیحی مخالف کلیسای انگلیکن بودند که با استناد به عهد عتیق باور داشتند که بازگشت حضرت مسیح هنگامی میسر می‌شود که اهالی یهودیه به زادگاه‌شان بازگردند و در آنجا به دیانت مسیحی درآیند. اینان را صهیونیست‌های مسیحی می‌گفتند و دومین‌شان، سرمایه‌داران و دولتمردان انگلیسی بودند که

علاوه بر اصرارشان بر حفظ مستعمرات قبلی - به‌ویژه شبه قاره هند - اشتباهی بسیاری برای تصاحب مستعمرات دیگر داشتند. یکی از مشهورترین صهیونیست‌های مسیحی در قرن ۱۹، آنتونی کوپر - ارل شافستبری بعدی - و از بستگان لرد پالمستون، وزیر خارجه بریتانیا در سال‌های ۱۸۳۶-۱۸۴۱ بود، که لرد را تشویق کرد تا یهودیان فلسطین را تحت حمایت کنسولی دولت انگلستان قرار دهد. پالمستون نیز به عنوان یک دولت‌مرد مشتاق گسترش مستعمرات، در مقطع خاورمیانه‌ای بازی بزرگ میان انگلیس و فرانسه، مخالف پیروزی محمدعلی پاشا متصرف مصر بر خلیفه عثمانی و حمایت‌های دولت فرانسه از محمدعلی پاشا بود و می‌کوشید با ایجاد حائل تحت‌الحمایه انگلستان بین مصر و عثمانی در خاک فلسطین از یکسو، قدرت خود را در منطقه افزایش دهد و از سوی دیگر امنیت خطوط ارتباطی امپراتوری انگلیس و گذرگاه‌های منتهی به هند را تضمین کند. پالمستون گمان داشت که تأسیس وطنی برای یهودیان تحت حمایت‌های انگلیس، راه پیشروی‌های محمدعلی پاشا و فرانسه را خواهد بست و دستاویزهای لازم را برای افزایش مداخلات بریتانیا در امور عثمانی فراهم می‌کند (فرامکین، ص ۲۵۶-۲۵۷، بروکلان، ص ۳۵۳، لوتسکی، ص ۱۹۶، شقیری، ص ۶۸ و ۶۹) و همین ملاحظات سوق‌الجیشی تا زمان تشکیل دولت اسرائیل همواره محرک انواع و اقسام اقدامات و عملیات دولت انگلیس در تمام خاورمیانه بوده است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید: آیا فلسطین به لحاظ اجتماع و جمعیت یهودیان، چنین ظرفیت و قابلیت داشت؟ و آیا حامیان نظریه تشکیل کانون ملی برای یهودیان جهان در فلسطین که بعدها به خواست تشکیل دولت ملی یهودیان تبدیل شد، می‌توانستند با استناد به کثرت جمعیت یهودی و یا غلبه نفرات‌شان بر سایر اهالی فلسطین، چنین حقی برای آنان قائل باشند؟ برای پاسخ به این سؤال، نگاهی مختصر به آمار و ارقامی که در طول چند قرن گذشته تا قرن ۲۰ فراهم آمده، کفایت می‌کند.

یهودیان فلسطین در قرون وسطی قریب ۵ هزار نفر جمعیت داشتند (مک ایودی و جونز، ص ۴۱-۴۲) و همان‌گونه که در گفتارهای پیشین آمده، جمعیت‌شان در دوران جنگ‌های صلیبی و پس از آن حتی از این هم کمتر بوده است. طبق نوشته یکی از زائران یهودی، شهر بیت‌المقدس در میانه‌های قرن ۱۵ م، فقط ۷۰ خانوار یهودی داشت (شقیری، ص ۶۴). این قلت جمعیت در نیمه‌های قرن ۱۹ نیز همچنان باقی مانده بود. یهودیان فلسطین در سال‌های ۱۸۴۵-۱۸۵۰ بین ۱۱ تا ۱۲ هزار نفر جمعیت داشتند، اما غیر یهودیان قریب ۳۵۰ هزار نفر - اغلب اعراب مسلمان - بودند. در سال ۱۸۸۰، جمعیت یهودیان به ۲۵ هزار نفر و جمعیت غیر یهودیان به ۵۰۰ هزار نفر - باز هم اغلب از اعراب مسلمان - رسید (شقیری، ص ۶۴-۶۵، گارودی، ص ۳۶). در فاصله میان سال‌های ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۴ قریب ۴۵ هزار یهودی از اروپا و آسیا و آفریقا به فلسطین مهاجرت کردند و جمعیت تمام یهودیان فلسطین را در اثنای جنگ اول جهانی به حدود ۷۰ تا ۹۰ هزار نفر رسانیدند (شقیری، ص ۶۴ و ۶۵، لوتسکی، ص ۵۸۳، مک ایودی و کالینز، ص ۴۲). این افزایش چند برابری، از مهاجرت یهودیان،

به‌ویژه از روسیه به فلسطین برمی‌خاست - ۲ میلیون نفر از ۵ میلیون یهودی روسیه تا سال ۱۹۱۴ از این کشور مهاجرت کردند و اغلب‌شان به آمریکا رفتند (اسمیت، ص ۳۹۹-۴۰۰) - و عده بسیار قلیلی از آنان به فلسطین عزیمت کردند، زیرا که انگیزه‌های اجتماعی بر انگیزه‌های مذهبی یهودیان مهاجر غلبه داشت و بیشترشان را به سرزمین‌هائی کشانید که گمان داشتند می‌توانند در آن ممالک از تعدی و تجاوز غیر



مقاومت مردم علیه تخریب خانه‌های فلسطینی‌ها توسط اسرائیل



یهودیان در امان باشند. بدین ترتیب آشکار است که پرسش بالا چه پاسخی دارد: فلسطین یهودی جذابیت چندانی برای بقیه یهودیان عالم نداشت و کوچک‌تر از آن بود که بتواند پذیرای یهودیان غیر فلسطینی شود. مگر اینکه فلسطین عرب مسلمان و مسیحی و دروزی که به تقریب همه فلسطین را شامل بود، از صدها هزار آدمی با ریشه‌های چند هزار ساله تخلیه شود و در اختیار

یهودیان قشری و خرافه‌پرستی قرار گیرد که برای تعبیر خواب‌های آشفته‌شان از مفهوم تقرب به یهوه که مجتهدان یا خاخام‌های یهودی بافته بودند- و در حقیقت برای تصاحب حقوق دیگران و سلب جان و ربودن مال آنان - به دنبال مجتهدانی رفتند که پیامبران‌شان را در راه این خواب‌های آشفته کشته بودند (نک: گارودی، ص ۱۶).

فاصله میان صهیونیت، که همان آرزوی تحصیل فرصتی به جهت حمایت و محافظت و خدمت به خداوند است، - ترجیحاً در فلسطین یا اسرائیل - با صهیونیسم یا آرزوی تشکیل دولت یهودیان - باز هم ترجیحاً در اسرائیل - به اندازه‌ای بود که مؤسس صهیونیسم سیاسی یعنی **تئودور هرتسل** پذیرفته بود که این کانون ملی را در هر جای دیگری می‌توان تشکیل داد. او حتی به فکر این افتاده بود که امتیازات و انحصارات ارضی در کنگولی بلژیک کسب کند و در کنار او برخی بنیانگذاران صهیونیسم سیاسی، **نظیر ماکس نوردو** طرفدار استقرار یهودیان در آفریقا و **حییم وایزمن** خواهان مهاجرت یهودیان به اوگاندا بودند. در سال ۱۸۹۷ بخشی از آرژانتین برای این کار پیشنهاد شد، اما هرتسل که فلسطین را بر مناطق دیگر ترجیح می‌داد، نخست با **سلطان عبدالحمید دوم** پادشاه عثمانی ملاقات کرد (۱۹۰۱) و چون با امتناع و مخالفت سلطان در این باره مواجه شد در سال بعد به جوزف چمبرلن وزیر مستعمرات کابینه انگلیس مراجعه کرد و خواستار حمایت‌های او از تشکیل جامعه سیاسی یهودیان در خارج از فلسطین شد تا بلکه بعدها به نحوی بتوان فلسطین را نیز در اختیار گرفت. از این رو جزیره قبرس و باریکه العریش در حاشیه شمالی صحرای سینا و در جوار فلسطین را برای این کار پیشنهاد کرد. چمبرلن با چنین کاری در جزیره قبرس مخالفت کرد، اما قول داد که موافقت لرد بالفور نخست وزیر انگلیس را با استقرار یهودیان در العریش جلب کند اما دولت علیرغم اصرارهای چمبرلن و کوشش‌های لوید جورج وکیل هرتسل در این باره، با این کار مخالفت نمود.

پس از این، چمبرلن یا لرد لانسدون وزیر خارجه انگلیس پیشنهاد کرد که سرزمین اوگاندا در آفریقای شرقی را به این کار اختصاص دهند. هرتسل آن را پذیرفت و دولت انگلیس نیز در تابستان سال ۱۹۰۳ با صدور اعلامیه‌ای به گونه‌ای احتیاط آمیز با آن موافقت کرد. هرتسل در کنگره دوم صهیونیسم جهانی به سال ۱۹۰۳ موافقت خود را با انتقال یهودیان به اوگاندا اعلام داشت و اغلب نمایندگان نیز با طرح او موافقت کردند اما از آنجا که صهیونیسم سیاسی بیش از هر چیز دیگری به تشکیل دولت یهود در فلسطین علاقه داشت، این موافقت به جایی نرسید و تناقضات میان نیروهای داخل سازمان صهیونیسم جهانی تا یکی دو سال بعد از مرگ هرتسل ادامه داشت تا اینکه سازمان صهیونیسم در سال ۱۹۰۵ به طور قطع خواستار تشکیل دولت یهود در فلسطین شد. (فرامکین، ص ۲۶۰-۲۶۲، گارودی، ص ۶۰، شقیری، ص ۶۹).

فلسطین در پایان قرن ۱۹ تا جنگ جهانی اول

دولت عثمانی با وجود نفوذ و قدرت فراوانی که دولت‌های انگلیس و فرانسه در مصر، فلسطین، لبنان و

سوریه یافته بودند، همچنان حاکم قانونی این ممالک بود و چون قدرت کاربرد مظالم سابق را نسبت به مسیحیان و یهودیان این مناطق از دست داده بود، ناگزیر تأمین بخشی از نیازهای خود را با تحمیل باج و خراج‌های بیشتر بر دوش مسلمانان عرب و دروزی نهاد. این اعمال سبب شورش‌های چندی در فلسطین و به‌ویژه در میان دروزیان شد و سرکوبی آنان موجب فرار و مهاجرت هزاران نفر از دروزیان فلسطین به کوه‌های لبنان گردید. کثرت مهاجران دروزی به اندازه‌ای بود که بسیاری از روستاهای دروزی‌نشین فلسطین متروکه و خالی از جمعیت شد (ابوعزالدین، ص ۲۰۰) و این‌گونه حوادث مانعی جدی در راه انکشاف اجتماعی-اقتصادی منطقه شده بود.

فلسطین، در دوران مورد نظر، منطقه‌ای زراعی با مالکیت‌های بزرگ فئودالی و املاک مشاعی و بهره‌کشی از روستائیان بود. بالغ بر ۶۷ درصد فلسطینیان در روستاها بسر می‌بردند، و چند درصدی نیز دامدار و چادرنشین بودند. اغلب کشاورزان عرب فلسطینی، زمینی برای خود نداشتند و در املاک فئودال‌ها کار می‌کردند و بین یک تا سه پنجم محصول را به مالکان می‌دادند. مالکیت قریب نیمی از املاک قابل زراعت فلسطین، مشاعی بود و عملاً در اختیار شیوخ قبایل روستا‌نشین قرار داشت. آنان نیز با استفاده از حقوق پدرسالارانه‌ای که همچنان جاری بود، اگر نه به اندازه مالکان بزرگ و فئودال‌ها اما به اندازه‌ای که موجب تمول خود آنان شود، از کشاورزان این گونه املاک بهره‌کشی می‌کردند. بخشی از اراضی فلسطین نیز مراتع و املاک مشترک چادرنشینان عرب بود، که با گله‌های خود در آنها بسر می‌بردند. نخستین واحدهای بورژوازی صنعتی و نیمه صنعتی فلسطین در دهه ۱۸۹۰ و پس از آن ساخته شد، مشتمل بر یک کارگاه کوچک ابریشم‌بافی و یک کارگاه عمل آوردن کشمش و ادویه در جلیل و یک کارگاه شیشه‌گری در **طنطوره**. برخی بورژواهای متوسط در سال‌های بعد چند کارخانه کوچک صابون‌پزی و آردسازی دایر کردند، و روغن‌گیری از زیتون و کنجد که از گذشته‌ها در شهرهای نابلس و یافا و بیت‌المقدس و حیفا متداول بود، در این سال‌ها رواج بیشتری گرفت. در **مجدل** و غزه چند کارگاه کوچک بافت پارچه‌های پنبه‌ای دایر گردید و در بیت‌المقدس نیز چند کارگاه قالیبافی برپا بود و دو کارگاه ساخت قطعات یدکی موتورهای آب و آسیاب و روغن‌گیری نیز در یافا و حیفا دایر بودند. فلسطین به همین سبب، جمعیت کارگری اندکی داشت و تعدادشان در سال‌های جنگ‌اول جهانی تنها به حدود ۶ تا ۱۰ هزار نفر- حدود ۱ درصد جمعیت فلسطین- رسید. در این سال‌ها واردات فلسطین مشتمل بر پنبه، پارچه‌های پنبه‌ای، چوب، سیمان، اتوموبیل، ماشین‌آلات و ملزومات آنها، سوخت، آرد، شکر، و تنباکو سیگار، و صادراتش مرکبات، نوشابه‌ها، صابون، خریده، هندوانه، طالبی، مربای زردآلو، پوست و میزانی الماس پرداخته شده بود (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹ و ۱۵۱، لاپیدوس، ج ۲، ص ۱۲۳).

فلسطین در اثنای جنگ اول جهانی، و به‌ویژه هنگامی که راه‌اندازی انقلاب عرب در دستور کار انگلیس و متحدان جنگی‌اش قرار گرفت، توجه بیشتری را به خود جلب کرد. انقلاب عربی بخشی از استراتژی جنگی انگلیس برای درهم شکستن عثمانی و تأمین امنیت راه‌های دریائی میان مدیترانه و هند، و مهم‌تر از آن، قسمتی از طرح اساسی امپریالیسم برای تجدید تقسیم جهان میان خود بود. بر این اساس برخی از رهبران عرب مخالف دولت عثمانی، که خود از جمله مرتجعان زمانه بودند، برای مبارزه با حکومت ارتجاعی عثمانی، که خود آنان را بالاکشیده بود، به تحریک عمال و ماموران سیاسی و نظامی انگلیس، علیه عثمانی برانگیخته شدند و با گردآوری و بسیج نیروهای طرفدار خود و مشارکت جدی عمال انگلیس از روز جمعه ۹ ژوئن ۱۹۱۶ قیام علیه عثمانی را آغاز کردند، ارتش عثمانی را از بخش‌های بزرگ جزیره العرب اخراج کردند، عملیات خود را تا روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸ ادامه دادند، و پس از آنکه **فیصل** پسر **شریف حسین** حاکم مکه در همین روز فاتحانه وارد دمشق شد، انقلاب عربی نیز به پایان رسید.

به این ترتیب جریان اصیل آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی عربی، تحت الشعاع قدرت عمل امپریالیسم جهانی

و ارتجاع منطقه قرار گرفت و از میدان خارج شد و تمام مستملکات دولت عثمانی به جز آناتولی به امپریالیست‌ها رسید. فهرست رهبران این انقلاب دروغین خودگویای ماهیت این به اصطلاح انقلاب است:

شریف حسین که دولت عثمانی او را در سال ۱۹۰۸ به حکومت مکه منصوب کرده بود و پسرانش علی و عبدالله و فیصل، نوری السعید، لرد رونالد استورز، توماس ادوارد لارنس معروف به لارنس عربستان، ژنرال آلن بی، لرد کیچنر. این تحول هرچند به سقوط حاکمیت خشن و ارتجاعی عثمانی منتهی شد، اما اعمال سابق عثمانی را که اربابان‌شان عوض شده بودند، با همان ماهیت ارتجاعی و ظرفیت‌های بسیار محدود سیاسی تحت حمایت امپریالیسم قرار داد و از طریق میراث‌خواران آن انقلاب، سرگذشتی زننده و قبیح برای خاورمیانه رقم زد که همچنان ادامه دارد. خاورمیانه عربی هنوز از دست و چنگال آن تحول ضد ملی، مجروح و خونین است. فلسطین به دنبال این انقلاب عربی، نصیب صهیونیسم سیاسی شد.

دولت انگلیس در همین راستا هماهنگی‌های بسیاری با متحدین خود به عمل آورده بود، که در پایان جنگ قلمرو عثمانی میان‌شان تقسیم شود. از این رو، دولت‌های انگلیس و روسیه و فرانسه مذاکراتی را برای این منظور آغاز کردند و در ماه مه ۱۹۱۶ به توافق رسیدند که تنگه‌های بسفور و داردانل و شهر استانبول با جزایری در دریای مرمره و اژه به روسیه داده شود، بخشی از شام یعنی سوریه و لبنان در اختیار فرانسه قرار گیرد، فلسطین تحت نظارت بین‌المللی درآید، و بقیه در اختیار انگلیس گذاشته شود. این توافق‌نامه در آغاز به نام سایکس-پیکو-سازانوف، نمایندگان انگلیس و فرانسه و روسیه، معروف بود، اما پس از انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی، توافق‌نامه مزبور به نام سایکس-پیکو موسوم گردید.

دولت انگلیس که از سال ۱۸۸۲ و پس از شکست قیام احمد عرابی پاشا، افسر ترقی‌خواه و میهن‌دوست مصری، این کشور را در تصرف خود گرفته بود، برای تسلط بیشتر بر خاورمیانه و تکمیل استراتژی جنگ، هم‌زمان با راه‌اندازی انقلاب عربی به اجرای برنامه‌ای پرداخت که از دوران پالمستون در دستور کار دولت‌های انگلستان قرار گرفته بود: تسلط بر خاورمیانه به طور کلی، و بر فلسطین بطور خاص، از جهت اهمیت و ارزش حیاتی که برای امپراتوری انگلستان دارند، و تضمین سیطره انگلیس بر منطقه از طریق همکاری و همدستی با صهیونیست‌ها. از نظر لوید جورج، صدراعظم کابینه جنگی بریتانیا که خود یکی از سرشناس‌ترین مسیحیان صهیونیست انگلیس بود، وطن یهود باید تحت حمایت بریتانیا در فلسطین تشکیل می‌شد (فرامکین، ص ۲۶۴ و ۲۷۱ بروکلان، ص ۴۶۹-۴۷۱). فرماندهان ارتش انگلیس در مصر نیز تمایل به تصرف هرچه سریع‌تر فلسطین داشتند و در این باره به طور کامل با کابینه جنگی لوید جورج موافق بودند. دولت انگلیس به‌ویژه پس از انقلاب اکتبر - به هیچ رو موافق اجرای دقیق توافق‌نامه سایکس-پیکو نبود و خروج روسیه از این توافق را فرصتی یافت تا در صورت امکان فلسطین را تحت حاکمیت خود قرار دهد. اما برای چنین اقدامی، بهانه اجتماعی و انسان‌دوستانه لازم بود و درخواست اولین کنگره صهیونیستی در شهر پال به سال ۱۸۹۷ مبنی بر تأسیس ملت و دولت یهودی در فلسطین را بهانه خود قرار داد تا نظارت بین‌المللی بر فلسطین را به قیمومیت خود بر آن کشور تبدیل کند، و چنین نیز شد. دولت انگلیس در آغاز سال ۱۹۱۷ مذاکراتی را با صهیونیست‌هایی همچون ناهوم سوکولوف آغاز کرد (فرامکین، ص ۲۷۴). این مذاکرات از فوریه آغاز شد و با فراز و نشیب‌هایی تا اکتبر ادامه یافت و سرانجام به آن اعلامیه کذائی و معروف لرد بالفور در دوم نوامبر ۱۹۱۷ منتهی شد که برخلاف آداب و سنن دیپلماتیک وعده‌ای درباره تشکیل وطن یهودیان خطاب به لرد روچیلد، بانکدار بزرگ یهودی، بود تا اعلام این موضع خطاب به صهیونیست‌های یهودی. انتشار این اعلامیه چند روزی پس از انقلاب اکتبر و تشکیل دولت شوروی صورت گرفت و یکی از اهداف آن جلب همکاری یهودیان روسیه برای همکاری با خود و به‌ویژه مخالفت با انقلاب اکتبر و دولت شوروی



دختر مبارز فلسطینی

بود (فرامکین، ص ۲۸۵). یک ماه پس از صدور این اعلامیه، برخی دولت‌مردان بالنسبه واقع بین انگلیسی به مدلول آن بدگمان شدند و حتی عمل به آن را خطرناک دیدند. سرتیپ گیلبرت کلیتون، افسر سیاسی ستاد مارشال آلن بی، در نامه‌ای به مارک سایکس همکار پیکو در تقسیم خاورمیانه نوشت: من دقیقاً نمی‌دانم صهیونیست‌ها خصوصاً در آمریکا و روسیه چه وزنی دارند و پذیرش همه خواسته‌هایشان چه لزومی دارد... این طور که ظاهراً ما داریم آنها را تحمل می‌کنیم، ممکن است این خطر را پیش بیاورد که... وحدت عرب‌ها علیه خود ما به کار رود (فرامکین، ص ۳۰۴-۳۰۵).

بعدها لوید جورج، که خود در صدارتش ضامن صدور و اجرای اعلامیه بالفور بود، در توضیح انگیزه‌های صدور این اعلامیه نوشت که: اعلامیه بالفور برای تهییج و به صحنه کشاندن یهودیان صادر شده بود. زیرا رومانی‌ها کناره‌گیری کرده بودند و ارتش روسیه نیز متزلزل شده بود و ایتالیا نیز به آستانه شکست رسیده

بود. از سوی دیگر زیردییانی‌های آلمانی بسیاری از کشتی‌های انگلیسی را غرق کرده بودند و هنوز یک سر باز آمریکائی وارد جنگ نشده بود. در این موقعیت خطرناک، جلب افکار یهودیان به عنوان یک پشتوانه حیاتی برای متفقین لازم بود، به خصوص آنکه این طرز فکر می‌توانست پشتیبانی یهودیان آمریکا را جلب کند (شقری، ص ۷۶). خروج روسیه از جنگ جهانی مشکلات فراوانی برای انگلیس و متفقین او به دنبال داشت، اما افشاگری‌های دولت شوروی درباره طرح‌های استعماری انگلیس در خاورمیانه و قرارداد سایکس-پیکو، دولت‌های انگلیس و فرانسه را به مخمصه‌های سنگین دچار کرد تا آنجا که لرد بالفور و قیحانه تمام اسناد منتشره از سوی دولت شوروی را جعلیات بدخواهانه بلشویک‌ها نامید. اما تأثیرات این افشاگری‌ها قابل توجه بود و ناخرسندی شدید بسیاری از فعالان سیاسی اجتماعی ترک و عرب را برانگیخت (لوتسکی، ص ۵۸۵، تاریخ اسلام، ص ۷۴۸-۷۵۰).

دولت انگلیس برای پیشبرد نیات خود به همکاری و موافقت صهیونیست‌ها نیاز داشت. از همین رو با تشکیل گردان‌های جنگی یهودی به سال ۱۹۱۷ و شرکت آنان در عملیات جنگی علیه متحدین - آلمان و عثمانی و اتریش - موافقت کرد (مترجم کتاب گاندی و استالین، اظهار نظر کرده است که این گردان که امثال لوئی فیشر نویسنده کتاب یادشده عضو آن بودند، ربطی به گردان‌های تروریستی فعال در فلسطین نداشت، ص ۱۸. اما تاریخ صهیونیسم نشان می‌دهد که اعضای سابق این گردان‌های منحل شده چه بلاها که بر سر فلسطینیان نیاوردند). مبتکر این طرح، ولادیمیر یابوتینسکی، روزنامه‌نگار یهودی روسی بود که از سال ۱۹۱۵ در همین راستا می‌کوشید و افکارش بعدها به تشکیل حزب افراطی هیروت کشیده شد و به همین دلیل نیز در سال ۱۹۸۸ به حزب لیکود پیوست (فرامکین، ص ۵۱۲). این یگان برای اولین بار در نبرد گالیپولی - بندری در ترکیه اروپائی و در مدخل دریای مرمره - شرکت نمود (فرامکین، ص ۲۶۵-۲۶۶). ارتش انگلیس به فرماندهی مارشال آلن بی در پائیز سال ۱۹۱۷ حمله به فلسطین را آغاز کرد و به سرعت خود را به بیت المقدس رسانید و در تابستان سال ۱۹۱۸ عازم فتح سوریه شد و گردان‌های یهودی در این پیشروی‌ها برخی از مناطق حساس را برای ارتش انگلیس تصرف کردند (فرامکین، ص ۳۲۱) جنگ در سال ۱۹۱۸ خاتمه یافت، اما وقوع جنگ‌هایی به همان اندازه پلید در خاورمیانه نطفه بست. چرا و چگونه؟

همانگونه که در سطور پیشین گفته شد، جمعیت یهودیان فلسطین با وجود افزایش مهاجرت آنان، به‌ویژه از

روسیه و اروپای شرقی، در پایان جنگ جهانی اول نزدیک به ۱۰ درصد جمعیت فلسطین بود، اما دولت انگلیس طرح پیش‌بینی شده در توافق سایکس-پیکو را مبنی بر نظارت بین‌المللی بر فلسطین به کناری نهاد و در سال ۱۹۱۹ با موافقت فرانسه که صاحب لبنان و سوریه شده بود، علاوه بر مناطقی که پیش از این به او رسیده بود، کشور فلسطین را در تصرف خود گرفت (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۴۸) و به دنبال موافقت جامعه ملل، قیمومیت خود را بر فلسطین برقرار کرد. سیاست انگلیس در فلسطین به طور عمده به سود صهیونیسم بود (حورانی، ص ۴۶۵-۴۶۶) و این گرایش تا تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۷، با فترت‌های کوتاهی اغلب برقرار بود و با وجود انواع عملیات تروریستی صهیونیست‌های افراطی و آدم‌کشی‌هایشان که دامن صدها نفر از نظامیان و غیرنظامیان انگلیسی را نیز گرفت، هیچگاه قطع نشد. در نتیجه این حمایت‌ها، جمعیت یهودیان فلسطین، که عموم‌شان مهاجران اروپائی بودند، به شدت افزایش یافت و به قریب ۵۰۰ هزار نفر رسید و به حدود ۳۵ درصد کل جمعیت فلسطین بالغ شد (شقری، ص ۶۵ و ۶۶ فوبلیکف، ج ۲، ص ۱۵۱).

این مهاجران از طریق تصاحب املاک متروکه یا مشاع و یا خریدن املاک فئودال‌ها و یا انتقال املاکی از جانب قیمومیت انگلیسی به سازمان‌های صهیونیست بیش از یک میلیون دونم زمین زراعی (یک میلیارد مترمربع و در مجموع بالغ بر هزار کیلومترمربع) را صاحب شدند (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۵۱). حکومت انگلیس به نام توسعه مالکیت فردی، قانون حق دهقانان برای تفکیک حصه خود از املاک مشاعی و خروج‌شان از حوزه‌کاربری زمین‌های مشاع را صادر کرد، اما این قانون همانند موارد مشابه آن در هند انگلیس (اوایل قرن ۱۹) و در روسیه پس از انقلاب ۱۹۰۵ و دوران صدارت استولپین، منتهی به فلاکت هرچه بیشتر دهقانان و تشکیل گروه بسیار کوچکی از خرده‌مالکان شد. زیرا دهقانان جدا شده از این حوزه، همچون طعمه‌ای آماده به دام سازمان اسکان یهودیان می‌افتادند و زمین‌شان را به آنان می‌فروختند و خود به حواشی همان روستاها و یا شهر و یا به شرق اردن

مهاجرت می‌کردند. روزگار چادرنشینان نیز بدین‌گونه بود و هزاران چادرنشین عرب به سبب اینکه مراتع و چراگاه‌هایشان توسط شیوخ قبایل به سازمان‌های صهیونیت فروخته شده بود، یا احشام خود را ذبح کردند و یا به قیمت‌های نازل فروختند و سپس به حواشی شهرها و یا به شرق اردن مهاجرت کردند (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۲).

موج خرید زمین توسط صهیونیست‌ها قیمت اراضی را به شدت افزایش داد و به ۴۰ تا ۸۰ برابر قیمت‌های بعد از جنگ رسانید. چنین قیمت‌هایی اغلب زمینداران را به فروش املاک خود ترغیب می‌کرد و حتی بسیاری از مقامات منتخب جامعه عرب فلسطینی خود از جمله فروشندگان زمین به سازمان‌های صهیونیستی بودند. برخی از این مالکان در خارج از فلسطین و از جمله در بیروت و دمشق سکونت داشتند و اهمیتی به جابجائی جمعیت بومی و غیربومی نمی‌دادند. همچنین بالغ بر یک چهارم از مقامات منتخب فلسطینی خود از جمله فروشندگان املاک خود و یا املاک مشاعی هم‌وطنان خود به خریداران صهیونیست بودند. نظیر موسی کاظم پاشا الحسینی، رئیس هیأت مذاکره‌کننده با چرچیل در سال ۱۹۲۱ و خویشاوند مفتی محمد امین حسینی، رهبر آینده انقلاب فلسطین



(فرامکین، ص ۵۰۶-۵۰۷).

نکته جالب توجه در این مرحله از تاریخ فلسطین، ناخرسندی اکثر نظامیان انگلیسی مستقر در فلسطین و مصر - اعم از افسران عالی رتبه و یا کادرهای ساده نظامی - از آزمندی‌های صهیونیست‌ها در فلسطین بود، و انتظار داشتند که دولت انگلیس با این آزمندی‌ها مقابله کند. ژنرال والتر نوریس کانگریو، فرمانده نظامیان انگلیس در مصر و فلسطین خود در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۱ اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن از دولت انگلیس خواست که: هرگز از سیاست آزمندانه تر تدروهای صهیونیست حمایت نکند، زیرا هدف آنها تاسیس فلسطینی یهودی است که اعراب در آن صرفاً تحمل خواهند شد.

این مخالفت‌ها حتی به مجلس اعیان انگلیس نیز کشیده شد و آن مجلس با مصوبه‌ای، که البته برای دولت انگلیس الزام‌آور نبود، خواهان ابطال اعلامیه بالفور در ضمن حفظ قیومیت انگلیس بر فلسطین شد (فرامکین، ص ۵۰۸-۵۱۰). سرعت و شدت عملیات دولت انگلیس و سازمان‌های صهیونیستی موجب خشم و نفرت فلسطینیان شد و برخی از آنان، به‌ویژه چادر نشینان منطقه جلیله علیا، در اواخر سال ۱۹۱۹ به کوچ نشینان و مهاجران یهودی منطقه حمله کردند و عده‌ای از آنان را کشتند.

در آوریل سال ۱۹۲۰ و در جریان عید نبی موسی در بیت المقدس، فلسطینیان به یهودیان حمله بردند و عده‌ای را کشتند و بسیاری را زخمی کردند. همه تلفات یهودیان از بخش قدیمی بیت المقدس بود، اما در بخش جدید آن که توسط افراد واحد یابوتینسکی مراقبت می‌شد، هیچ حادثه‌ای پیش نیامد. ولادیمیر یابوتینسکی که از قبل چنین خطری را احساس کرده بود، از حکومت انگلیس خواستار سلاح و مهمات شد تا از یهودیان دفاع کند، اما حکومت شهر با این خواسته مخالفت کرد و یابوتینسکی با خرید اسلحه از قاچاقچیان، یک واحد دفاعی از داوطلبان سابق هنگ یهودیان ارتش انگلیس تشکیل داد و مانع از ورود مسلمانان به منطقه جدید شهر بین المقدس شد (فرامکین، ص ۲۳۲-۲۳۳).

فلسطینیان روز به روز از افزایش مهاجرت یهودیان به فلسطین خشمگین‌تر می‌شدند و آخر و عاقبتش را همانی می‌دیدند که پس از خاتمه جنگ دوم جهانی دیده شد. از این رو مبارزات فلسطینیان اوج بیشتری می‌گرفت و پس از هربار شکست با شدت بیشتری تکرار می‌شد و جالب توجه اینکه برخی یهودیان مهاجر و یا بومی و همچنین گروه‌هایی از فلسطینیان مسیحی نیز در این گونه مبارزات شرکت داشتند - نظیر قیام‌های سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶-۱۹۳۹ - و با هم وطنان مسلمان خود تشریک مساعی می‌کردند.

دولت انگلیس تا پایان قیومیت خود بر فلسطین همواره با مسلمانان، که بیشترین جمعیت را داشتند، نسبت به یهودیان و مسیحیان رفتاری تبعیض‌آمیز داشت و این تبعیضات حتی در استخدام نیروهای بومی برای اشتغال در دولت انگلیس فلسطین به کار می‌رفت. در سال ۱۹۲۵ از ۲۵۵۴ کارمند دولت، ۱۲۴۴ نفر مسیحی و ۶۷۸ نفر یهودی و ۶۳۲ نفر مسلمان بودند و این گونه تبعیضات به تقریب در همه سطوح مرسوم بود و چنین مظلومی همواره مردم فلسطین را آماده قیام علیه استعمار انگلیس می‌داشت. به فهرست مختصر قیام‌های فلسطینیان از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۳۳ بنگریم تا اندازه و دامنه گسترده قیام‌های مردم را دریابیم:

حمله به کوچ نشینان یهودی در جلیله علیا به سال ۱۹۱۹. حوادث بیت المقدس در آوریل ۱۹۲۰. شورش کشاورزان فلسطینی در ناحیه عفوله به سال ۱۹۲۴. شورش روستائیان قیساریه به سال ۱۹۲۷. شورش‌های کشاورزان خضیره در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۹. مقابله با عملیات صهیونیست‌های موسوم به بیراهه‌رو یا فاشیست، که در ماه اوت سال ۱۹۲۹ به محلات عرب نشین نزدیک دیوار ندبه تاخت و تاز آورده بودند، قیام تمام عیار فلسطینیان علیه انگلستان از روز ۲۳ اوت تا آغاز سپتامبر همان سال. این قیام به تمام فلسطین کشیده شده بود،

قیام‌ها و شورش‌های سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳.

دولت انگلستان برای کشف علل این شورش‌ها و حوادث یک کمیته تحقیق را مأمور بررسی این حوادث نمود، اما تحقیقات این کمیته سودی برای فلسطینیان نداشت، زیرا دولت انگلستان همچنان خواستار اجرای وعده بالفور به زیان فلسطینی‌ها بود. دولت انگلیس برای افزایش جمعیت یهودیان فلسطین هر یهودی را که برای مدتی کم یا زیاد و یا برای زیارت و یا سیاحت به فلسطین می‌آمد، ویزای دائمی و از دورانی حتی شناسنامه فلسطینی می‌داد و با این گونه ترفندها یهودیان نقاط دیگر را به اقامت در فلسطین ترغیب می‌کرد. دولت انگلیس پس از فروکش کردن قیام‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳ موانع و محدودیت‌های خرید زمین برای یهودیان را عملاً لغو کرد و بار دیگر بر میزان املاک یهودیان افزوده شد و این میزان تا سال تقسیم فلسطین به حدود یک میلیون و هشتصد هزار دویم یا ۱۸۰۰ کیلومتر مربع رسید.

اعتراضات در سال‌های ۱۹۳۰ - ۱۹۳۳ از ویژگی‌های معینی بر خوردار بود، زیرا علاوه بر کشاورزان و روستائیان، گروه کوچک کارگران و همچنین برخی اصناف خدماتی شهری اعتصاب‌هایی گسترده‌ای به راه انداختند و در نتیجه ناکامی پلیس و دولت انگلیس فلسطین در سرکوبی قطعی اعتراضات مردم، قیام سال ۱۹۳۳ فوران کرد. در این مرحله از مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم، کارگران و حزب متعلق به آنان نیز فعالانه حضور داشتند.

قیام اکتبر سال ۱۹۳۳ از یافا شروع شد و به همه کشور سرایت کرد و شکل مسلحانه به خود گرفت. هزاران مبارز مسلح فلسطینی با پلیس و ارتش انگلیس به جنگ و گریز پرداختند. بسیاری از زنان فلسطینی همدوش مردان و برادران و فرزندان خود به قیام پیوستند و با ارتش اشغالگر به نبرد پرداختند. همچنین دوسه هزار نفر از اعراب اردن و سوریه و عراق خود را به فلسطین رسانیدند و در جنگ با نظامیان انگلیسی شرکت نمودند. این قیام نیز سرانجام متوقف شد، اما به خاموشی نرفت و هر از گاهی اینجا و آنجا حوادثی صورت می‌گرفت. از سوی دیگر دولت انگلیس نیز تعهداتی نظیر محدود کردن مهاجرت یهودیان به فلسطین را برگردن گرفت تا بتواند برخی عناصر ثروتمند و متمول فلسطینی را از صفوف مبارزان و مجاهدان بیرون کشد. اما بی‌اعتنائی همان دولت به تعهداتی که اعلام داشته بود، موجب خشم مردم و آغاز دور تازه‌ای از مبارزات فلسطینیان شد. زیرا در فاصله میان سال‌های ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ بالغ بر ۱۰۴ هزار نفر مهاجر یهودی به فلسطین آمدند و در املاک متعلق به سازمان اسکان یهودیان ساکن شدند.

در مارس سال ۱۹۳۶، مجلس انگلستان از تصویب بنیان‌گذاری حکومت پارلمانی در فلسطین خودداری نمود و خشم مردم را برانگیخت و مبارزاتی آغاز گردید که با فراز و نشیب‌هایی به طور مستمر تا سال ۱۹۳۹ ادامه یافت. حوادث این دوران بسیار است و گردان‌های جنگی فلسطینیان مسلمان و سایر هموطنان‌شان بارها با نظامیان انگلیس و شبه نظامیان یهودی درگیر جنگ و ستیز شدند. به ویژه این واحدهای شبه نظامی، که اغلب‌شان بازماندگان افواج یهودی ارتش انگلیس در جنگ با عثمانی بودند، نقشی اساسی در قتل و آزار روستائیان داشتند.

با میانجی‌گری شاهان عراق، عربستان، یمن و اردن جنگ‌ها متوقف شد و کمیته‌ای انگلیسی دوباره به تحقیق در این باره مامور شد، اما نتایج این تحقیقات چنان زنده بود که بار دیگر قیام مسلحانه مردم را برانگیخت. این بار نیز دولت انگلیس به خشونت بی‌پروا و ضد انسانی روی آورد و صدها نفر از مبارزان فلسطینی را اعدام کرد و بسیاری از روستاها را به بهانه انتساب فدائیان فلسطینی به آن روستاها، تخریب کرد و به آتش کشید. از سوی دیگر میلیون‌ها نفر از مردم ممالک عربی در حمایت از فلسطینیان به اعتراض برخاستند و منافع امپریالیسم انگلیس را به خطر انداختند. یکی از رهبران اصلی این قیام حاج محمد امین الحسینی مفتی اعظم

فلسطین بود که در سال ۱۹۳۷ به سوریه گریخت و سپس به عراق رفت و به دنبال شکست شورش رشید عالی گیلانی به تهران آمد و با کمک مأموران مخفی آلمانی در ایران به برلن رفت و مورد استقبال هیتلر قرار گرفت. او در تشکیل لژیون اسلامی ارتش آلمان دخالت مؤثر داشت و از عملیات جنایتکارانه آن در بالکان با خبر بود و همین عمل زشت مفتی اعظم بهانه‌های بسیاری در اختیار صهیونیست‌ها قرار داد.

ادامه قیام‌ها و تکرار حوادث، دولت انگلیس را دوباره به مذاکره و کنفرانس کشانید و به هیأت‌های عرب و یهودی، که مایل به دیدار هم نبودند، پیشنهاد کرد که ظرف ده سال آینده در فلسطین یک دولت عربی-یهودی تشکیل گردد، که باید متحد دولت انگلستان باشد، مهاجرت یهودیان به فلسطین به تدریج کاسته شود و در سال ۱۹۴۴ قطع گردد، و اداره کشور به تدریج و تحت نظارت دولتمردان انگلیسی به وزیران عرب و یهودی واگذار شود. هر دو گروه عرب و یهودی با این پیشنهادها مخالفت کردند و کنفرانس نیز بی نتیجه خاتمه یافت. اما دولت انگلیس پیشنهادهای خود را به صورت یک سند رسمی درآورده و آن را به نام کتاب سفید یا بیانیه‌ای درباره فلسطین منتشر کرد.

مسلمانان و یهودیان هر دو با این سند مخالفت کردند، اما پس از چندی مسلمانان پذیرفتند که این بیانیه مبنای روابط دولت انگلیس و مردم فلسطین باشد. دولت انگلیس طبق این سند پذیرفت که سرزمین فلسطین بدون اینکه تقسیم شود، به سه منطقه بخش‌بندی شده و یهودیان تنها در آن بخش از قلمرو فلسطین، که تنها شامل ۵ درصد خاک فلسطین می‌شد، به این سبب که تقریباً نیمی از املاک آن متعلق به یهودیان بود، حق خریدن زمین خواهند داشت. همچنین در منطقه دیگری مشتمل بر قریب ۳۲ درصد خاک فلسطین که یهودیان مالک ۷ درصد زمین‌ها بودند، تنها با موافقت حاکم انگلیسی فلسطین می‌توانستند زمین بخرند، و در قسمت دیگری مشتمل بر حدود ۳۴ درصد خاک فلسطین که یهودیان فقط مالک ۳ درصد زمین‌های آن بودند، حق خرید زمین نداشتند. این چرخش نسبی در سیاست انگلیس سبب خشم و اعتراض یهودیان شد و عملیات تروریستی آنان را به همراه داشت. این عملیات تا آغاز جنگ دوم جهانی طول کشید و در طول جنگ فروکش کرد و پس از خاتمه جنگ دوباره اوج گرفت تا روزهای آخر قیمومیت انگلیس ادامه داشت (بروکلان، ص ۴۶۹-۴۷۱، فولیکف، ج ۱، ص ۱۴۷-۱۶۳، لاپیدوس، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۶، فرامکین، صفحات گوناگون از ۳۶۹ تا ۵۵۰). فهرست عملیات تروریستی صهیونیست‌ها مفصل‌تر از آن است که تصور شود و برای آشنائی با آن باید به گزارش احمد شقیری در این باره مراجعه کرد (ص ۳۶-۳۷).

در طول جنگ جهانی دوم، یهودیان فلسطین چند گردان رزمی تشکیل دادند و به خدمت ارتش انگلیس درآمدند، اما فلسطینیان از چنین اقدامی خودداری کردند، زیرا مفتی اعظم فلسطین، محمد امین الحسینی که در برلن مستقر بود، اعلام کرده بود که برای مبارزه با انگلیس و یهودیان به دولت‌های محور بپیوندند. به همین سبب اعراب از تجربه نظامی محروم شدند و در برابر، صهیونیست‌ها موفق به کسب تجربه و آموزش‌های نظامی جدید شدند و یکی از عوامل شکست مبارزان عرب در جنگ با صهیونیست‌ها همین بود. تنها در اواخر جنگ، عده قلیلی از اعراب فلسطینی به ارتش انگلیس پیوستند و در برخی عملیات جنگی شرکت نمودند (بروکلان، ص ۵۰۲، ناشی، ص ۱۱۰). گردان‌های رزمی یهودی ارتش انگلیس در جنگ اول، و سپس گردان‌های یهودی همان ارتش در جنگ دوم، بنیاد گروه‌های تروریستی یهودیان شدند، و همانان نیز هسته اصلی ارتش اسرائیل را تشکیل دادند، و همینان بودند که با برخورداری از حمایت‌های تسلیحاتی گسترده آمریکا در سال ۱۹۴۸ بر ارتش‌های سه کشور عرب و هزاران جنگجوی فلسطینی پیروز شدند. به گزارش یک مؤسسه آمریکائی، تعداد نظامیان کارکشته و مجرب یهودی در جنگ با اعراب در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ بالغ بر ۶۰ هزار نفر بوده است (شقیری، ص ۳۶) که با هر محاسبه‌ای، خود در آن سال‌ها یک ارتش قابل توجه محسوب می‌شد.

در این دوران عنصر دیگری به پیچیدگی‌های فلسطین اضافه شد، که نقشی بی‌مانند و بی‌نظیر در تشدید بحران

خاورمیانه، و به ویژه سرگذشت تلخ و جانسوز مردم فلسطین ایفاء کرده است. این عنصر ویرانگر و مخرب، دولت آمریکا بود. این دولت در فردای صدور اعلامیه بالفور، حمایت خود را از آن اعلام داشت (لوتسکی، ص ۵۸۴) و در جریان کنفرانس صلح ورسای، ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، کمیسیونی مرکب از دو نفر به نام های کینگ و کراین را به سوریه و فلسطین گسیل کرد و آنان پس از ۶ هفته اقامت در منطقه به سلطنت ملک فیصل بن حسین در سوریه و رژیم تحت الحمایگی در فلسطین رأی دادند، اما واگذاری فلسطین به یهودیان را توصیه نکردند و حتی اعلام داشتند که ایجاد دولت یهود در فلسطین جز با کاربرد قدرت نظامی میسر نیست (بروکلان، ص ۴۶۵-۴۶۶، شقیری، ص ۱۴۹).

در سال ۱۹۲۰ گروهی از سرمایه داران آمریکائی شرکتی به نام شرکت اقتصادی فلسطین تأسیس کردند تا با انگلیس در فلسطین رقابت نمایند (فولیکف، ج ۱، ص ۱۴۹). در سال ۱۹۴۲ گروهی از سناتورهای آمریکائی مشتمل بر ۶۸ سناتور که از قرار معلوم روابط مؤثری با شرکت های نفتی داشتند، با ارسال نامه ای به روزولت، رئیس جمهوری وقت، اعلام کردند که از مهاجرت یهودیان به فلسطین حمایت می کنند و همانان در سال ۱۹۴۴ بار دیگر بر خواسته پیشین خود تأکید کردند. در ماه مه سال ۱۹۴۲ کنفرانس سازمان جهانی صهیونیستی در نیویورک تشکیل شد و در ۱۱ مه قطعنامه معروفی را به نام بیلت مور صادر کرد و اعلام داشت که ملت یهود حق دارد علاوه بر لغو کتاب سفید، ایجاد جامعه اسرائیلی را در فلسطین بخواهد (بروکلان، ص ۵۰۳)، اما روزولت پس از بازگشت از یک سفر خاورمیانه ای به وزارت خارجه آمریکا اعلام داشت که ایجاد دولت یهودی و سپس حفاظت از آن جز با اتکا به اسلحه ناممکن است (شقیری، ص ۱۴۹). پس از درگذشت روزولت، جانشین او هاری ترومن در تعقیب آرزوهای شرکت های نفتی آمریکائی، به حمایت آشکار از صهیونیسم برخاست. او پس از مصوبه کنگره درباره لزوم الغای محدودیت مهاجرت یهودیان به فلسطین (دسامبر ۱۹۴۵)، از دولت انگلیس خواستار لغو محدودیت مهاجرت یهودیان به فلسطین شد (اوت ۱۹۴۵)، اما دولت انگلیس پاسخی به این خواسته نداد، و تروریست های صهیونیست دست به اقدامات خرابکارانه و تروریستی زدند و عده ای را کشتند و تأسیساتی را ویران کردند. به دنبال عملیات تروریستی



تظاهرات مردم اسرائیل در تل آویو علیه کشتار فلسطینیان در غزه، ۱۵ خرداد ۱۳۹۷

گسترده سازمان‌های هاگانا، ایرگون و اشترن در اکتبر ۱۹۴۵ و خرابکاری‌های آنان در شبکه‌های حمل و نقل و راه آهن، ارتش انگلیس در مصر و لیبی به تنبیه یهودیان پرداخت و ده‌ها نفر از آنان را در مصر، و نزدیک به یک‌صد نفرشان را در طرابلس غرب به قتل رسانید. دولت انگلیس پس از این حوادث خواستار تشکیل کمیسیون مشترک آمریکائی-انگلیسی شد و این کمیسیون در نوامبر همان سال کار خود را آغاز کرد و بدون کمترین اعتنائی به حقوق تاریخی مردم فلسطین، بر ادامه نظام تحت‌الحمایگی تأکید ورزید (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵، بروکلان، ص ۵۰۳-۵۰۴). حمایت‌های آشکار آمریکا از مطالبات صهیونیست‌ها و اصرار آن دولت بر اجرای خواسته‌های یهودیان، بر جسارت صهیونیست‌ها افزود، و موجب تشدید عملیات تروریستی آنان شد. گروه ایرگون که اسحق شامیر و مناخیم بگین اعضای آن بودند، در دوم ژوئیه سال ۱۹۴۶، هتل کینگ داود را در بیت‌المقدس، که محل استقرار ستاد نیروهای مسلح انگلیس بود، منفجر کردند و ۹۱ نفر از کارکنان نظامی و غیرنظامی انگلیسی را کشتند و خطوط راه آهن فلسطین را در چند جا تخریب کردند و برخی قطارها را نیز از خط خارج نمودند، و عده نامعلومی از فلسطینیان را کشتند و ساختمان سفارت انگلیس در شهر رم را منفجر کردند. با این همه و علیرغم مقابله جدی نظامیان انگلیسی با صهیونیست‌ها، دولت آمریکا همچنان خواستار لغو محدودیت مهاجرت یهودیان بود. دولت انگلیس که دیگر وابسته به سیاست‌های آمریکا شده بود، مهار مهاجرت یهودیان را رها کرد و در تابستان ۱۹۴۷ بیش از یک‌صد هزار نفر از یهودیان اروپا و دیگر نقاط دنیا به درون فلسطین ریختند. این موج جدید مهاجرت، به خشم و نگرانی‌های فلسطینیان دامن زد و موجب حوادث تلخی شد. آمریکا و انگلیس با استفاده از بن‌بستی که در روابط میان مسلمانان و یهودیان پیش آمده بود، دعوا را به سازمان ملل بردند و با فشارهای زننده دولت آمریکا بر اعضای سازمان ملل متحد، آراء کافی برای تقسیم فلسطین را به دست آوردند (فوبلیکف، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶، بروکلان، ص ۵۰۳-۵۰۴). فشارهای آمریکا بر دولت‌های عضو سازمان ملل چنان زننده بود که لاورنس اسمیت، عضو کنگره آمریکا، در ۱۸ دسامبر خطاب به کنگره اظهار داشت که: فشارهای دولت و شهروندان ما به مقامات رسمی دولت‌های هائیتی، لیبیا و فیلیپین، که



فعالان سیاسی روز ۷ خرداد ۱۳۹۷، ۴۵۰۰ جفت کفش را به یاد کشته‌شدگان فلسطینی در مقابل ساختمان شورای اروپا در بروکسل مقر این اتحادیه چیدند. هر جفت کفش نماد یک فلسطینی است که از زمان جنگ غزه در سال ۲۰۰۸ تا به امروز کشته شده است.

در رای‌گیری اول مخالف تقسیم فلسطین بودند، آنان را واداشت تا در رای‌گیری دوم به تقسیم رای دهند. این اعمال جای سرزنش و مواخذه دارد. همچنین سامنرولز، معاون وزیر خارجه وقت آمریکا، اعلام نمود که به فرمان مستقیم کاخ سفید، عمال آمریکائی باید فشارهای مستقیم یا غیرمستقیم به کار برند تا اکثریت لازم در رای‌گیری نهائی تضمین شود و جیمز فورستالز، وزیر دفاع وقت آمریکا، اعلام داشت که روش‌های به کار رفته برای اعمال فشار و برای مجبور کردن دیگر کشورهای عضو سازمان ملل نزدیک به افتضاح بود (گارودی، ص ۵۰-۵۱، شقیری، ص ۱۹۶ و ۱۱۳).

سرانجام در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تقسیم فلسطین و تشکیل دو دولت دموکراتیک یهودی و فلسطینی رأی داد. در این تقسیم بیش از ۵۶ درصد فلسطین به دولت یهود ۴۴ درصد آن به مسلمانان فلسطینی داده شد، در حالی که املاک یهودیان فقط ۱۶ درصد از خاک فلسطین را شامل می‌شد و جمعیت یهودی نیز فقط یک سوم از کل جمعیت فلسطین بود (شقیری، ص ۷۹ و ۸۰، گارودی، ص ۵۰). به دنبال خروج انگلیس از فلسطین در روز ۱۴ مه ۱۹۴۸، سرکردگان صهیونیسم در صبح روز ۱۵ مه، تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کردند و یک دقیقه بعد دولت آمریکا آن را به رسمیت شناخت (شقیری، ص ۱۱۳). مدافعان تقسیم فلسطین و اسکان یهودیان در این سرزمین، بیش از همه بر این تأکید داشتند که برای جبران مطالبی که نازیسم بر یهودیان روا داشته، و برای جلوگیری از تکرار چنین حوادثی، ناگزیر باید یهودیان را در جای دلخواه‌شان اسکان داد. اما ببینیم این مدافعان مظلومیت یهودیان، خود برای مقابله با نازیسم و حمایت از یهودیانی که از برابر نازی‌ها گریخته بودند، چه اقداماتی داشتند و چگونه از آنان استقبال کردند. از میان ۲/۵ میلیون یهودی که در فاصله میان سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۳ مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند، حدود ۲۰۰ هزار نفر به فلسطین مهاجرت کردند، و دولت آمریکا فقط به ۱۸۲ هزار نفر اجازه ورود به این کشور را داد، و انگلستان نیز پذیرای ۶۷ هزار نفر شد و باقی مانده، یعنی نزدیک به دو میلیون نفر در شوروی پناه گرفتند (گارودی، ص ۱۲۶). تقسیم فلسطین و تأسیس دولت اسرائیل واکنش خشمگانه اعراب را موجب شد. رزمندگان عرب از همان روزهای اول تقسیم فلسطین، جنگ و ستیز با هاگانا و سایر گروه‌های تروریستی یهودیان را آغاز کردند و ارتش قدیم ساخته اما نوظهور اسرائیل و گروه‌های تروریستی یهودی در مقابله با رزمندگان فلسطینی از هیچ عملی فروگذار نکردند. برخی از این عملیات ضد انسانی ارتش اسرائیل و گروه‌های تروریستی مشهورتر از آن است که گفته شود. کشتار در روستای دیر یاسین نزدیک بیت المقدس در ۱۰ آوریل ۱۹۴۸. کشتار در روستای ناصرالدین نزدیک طبریه در ۱۴ آوریل ۱۹۴۸. قتل راهبان مسیحی در صومعه‌ها و دیرهای اطراف طبریه در ششم مه ۱۹۴۸. کشتار مردم روستای زیتون نزدیک شهر صفد در ششم مه ۱۹۴۸. کشتار مردم روستای بیت دراس در منطقه غزه در روز ۱۳ مه ۱۹۴۸.

تمام این جنایات برای آن بود که یهودیان، حصه خونین خود را از تقسیم غیرقانونی و ضد انسانی فلسطین، هرچه بیشتر و هرچه زودتر از یک میلیون ساکنان بومی آن تخلیه کنند و خود به جای آنان بنشینند. عملیاتی از این دست به تقریب در همه مناطقی که به یهودیان رسیده بود، تکرار شد، و دامنه و اعماق آنها چنان وسیع و گسترده بود که صدها هزار نفر از مردم مظلوم و بی‌پناه با کم‌ترین فرصت و با دستان خالی و با سرعت هرچه تمام‌تر به ممالک خارجی و بخش عربی و اسلامی فلسطین گریختند، و همه ثروت و دارائی‌هایشان که در طول قرون متمادی و به دست نیاکان‌شان فراهم آمده بود، به مهاجران یهودی رسید. فهرست مختصر این دارائی‌ها حاکی از آن است که یهودیان تنها از بابت میراثی که فراریان از خود بجا گذاشتند، مالک ۱۷ هزار هکتار باغ مرکبات و ۱۳۰ هزار هکتار باغات میوه و ۵۵۰ هزار هکتار مزارع دیمی و ۴ هزار هکتار زمین آبی و ۶ هزار هکتار زمین باثر شدند. در این تقسیم ضد انسانی همه شهرهای یافا، عکا، ال‌لد، رمله، بیسان، مجدل، ناصر، شفاعمر، و بخش اعظم شهرهای بیت المقدس، صفد، طبریه و حیفا، به انضمام ۳۸۸ شهرک و قصبه و روستا و یک صد هزار مغازه و ۱۲۰ هزار هکتار باغ مرکبات و ده‌ها هزار

هکتار باغ زیتون و هزاران هکتار زمین زراعی و صدها مؤسسه زراعی و صنعتی و... به اسرائیل رسید، در حالی که تمام املاک شان در فلسطین از ۱۸۰ هزار هکتار فراتر نمی رفت. فلسطینیان همه زندگی خود را از دست دادند تا مشتی خرافه پرست قشری به کمک سرمایه داران یهودی آمریکا و مبلغان صهیونیست از نقاط مختلف دنیا به اسرائیل بیایند و در خانه ها و املاک و مغازه های متعلق به آوارگانی بنشینند که هیچگاه ندیده بودندشان و هیچ آسیبی به آنان نرسانده بودند. خرافه پرستان قشری، در جنگی پیروز شدند که هم واردان شان را هیچگاه ندیدند. نوامدگان به خوبی از ماهیت کاری که می کردند آگاه بودند، زیرا که خود در اروپا و روسیه تزاری بارها مژه تلخ چنین مظالمی را چشیده بودند، اما پسندیدند که مشتی جنایتکار با حمایت امپریالیسم بین المللی به نیابت از طرف آنان، صدها هزار انسان بی پناه را آواره کنند تا خود مالک دسترنج ها و دست ساخته های آنان شوند. زهی شرم و حیا.

تاریخ فلسطین پس از این رویدادهای رسوا، سرشار از رنج و مرارت آوارگان و مبارزات به شدت نابرابر میان فدائیان جان نثار فلسطینی با ارتش تا دندان مسلح اسرائیل است. در این روند پر مخافت، آنچه که در کنار مبارزات جانانه و فداکارانه فدائیان فلسطینی، بیشتر از پیش خود را نشان می دهد، در اغلب مواقع جز خیانت بسیاری از دولت های عربی به جنبش و مردم فلسطین و تشکیل گروه های وابسته به خود و سیاست های شان در برابر سازمان آزادی بخش فلسطین و پیروی سرمایه داران فلسطینی از این دولت ها و اعمال و عمالشان نبوده است. به این فهرست ننگ آور بنگریم:

عملیات خیانتکارانه دولت و ارتش اردن (فرمانده آن ژنرال گلوب پاشا، افسران گلیسی بود) در نحوه ورود به جنگ اول به سال ۱۹۴۸ و خودداری از ورود به بیت المقدس در اثنای همان جنگ که منتهی به ورود هاگانا - ارتش اسرائیل - به بخش غربی شهر شد و سپس الحاق باقی مانده فلسطین غرب رودخانه اردن به قلمرو خود به سال ۱۹۵۰ و سرکوبی سازمان آزادی بخش فلسطین در سپتامبر سیاه ۱۹۷۰؛ ترور ده ها رهبر فلسطینی توسط اسرائیل و مزدوران آن دولت؛ صلح یک جانبه انور سادات با اسرائیل و اخراج همه سازمان های فلسطینی از مصر؛ خیانت آشکار برخی دولت های متحد جنبش فلسطین نسبت به آنان همچون عملیات سوریه در لبنان علیه سازمان آزادی بخش فلسطین و فراهم نمودن شرایط برای محاصره و تصرف اردوگاه جسرالپاشا و محله نیعه بیروت و اردوگاه تل زعتر و کشتار چند هزار آواره فلسطینی به دست افراد پییر جمیل و کامیل شمعون در ماه های ژوئن و اوت سال ۱۹۷۶ (البته دولت سوریه دشمن فلسطین نبوده و نیست)؛ وحشت همه دولت های عرب از پیروزی جنبش فلسطین و نیروهای مترقی و جناح چپ جنبش مقاومت در لبنان و پافشاری آنان بر نابودی این جریان و تأمین مالی دولت و ارتش سوریه برای این کار؛ خونریزی های باورنکردنی اسرائیل و متحدانش از آوارگان فلسطینی در جنگ داخلی لبنان از سال ۱۹۷۸ تا کشتارهای صبرا و شتیلا به دست فالانترهای حزب کتائب و حزب ملی لبنان به سال ۱۹۸۲، که تحت نظارت ارتش اسرائیل صورت گرفت؛ کشاندن رهبری سازمان آزادی بخش فلسطین به مصالحه های ناگزیر و حقارت بار، جلوگیری اسرائیل و آمریکا از تشکیل دولت و کشور مستقل فلسطین و تأکید آنان بر ایجاد ساختار اداری غیر ملی و مطیع دولت اسرائیل؛ تصرفات هرچه بیشتر اسرائیل در باقیمانده اراضی فلسطینیان و احداث صدها شهرک یهودی نشین در املاک فلسطینیان، تجزیه قدرت ملی فلسطین به دو گروه متخاصم در نوار غزه - به ریاست حماس که امروزه متحد و همدست دولت های ارتجاعی عرب و به ویژه عربستان سعودی و قطر است - و فتح در ساحل غربی رود اردن - به ریاست ساف که دیگر نماینده تمام فلسطینیان نیست و صدها حادثه تلخ و ناگوار دیگر. (برای آگاهی بیشتر از این روند، نک: ناشی، در خاورمیانه چه گذشت. ابویاد، فلسطینی آواره. جامسکی، مثلث سرنوشت).

این روند کاهنده چنان قوی و مؤثر بوده که حتی حمایت های اردوگاه سوسیالیسم - به ویژه اتحاد شوروی - جنبش غیرمتعهد ها و آزادی خواهان و بشردوستان جهان نتوانسته از آنچه که مقتضی چنین روندی بوده است، جلوگیری کند

و جنبش فلسطین سرانجام به جایی رسید که امروز گرفتار آن است: درماندگی، بیچارگی، دست‌بستگی، بی‌پناهی، آوارگی، افسردگی، و چند دستگی.

اسرائیل امروزه به هیچیک از میثاق‌های بین‌المللی اعتنا ندارد، زیرا بزرگ‌ترین حامی او، یعنی امپریالیسم آمریکا، خود به انسانیت بی‌اعتناست. اسرائیل مخلوق سازمان ملل نیست، بلکه مولود تسلط طلبی و جنگ‌افروزی و عداوت و زورگوئی ست. امپریالیسم هرچند به هر قیمتی از اسرائیل دفاع می‌کند و در حفظ وجودش می‌کوشد، و هر چند همه توسعه‌طلبی‌هایش را موجه می‌داند (جبهه خلق برای آزادی فلسطین، ص ۱۷-۱۸) با این همه، اسرائیل، طفیلی امپریالیسم است.

اسرائیل را دولت آمریکا ساخته و همان است که از او مراقبت می‌کند. اسرائیل را آمریکا پرورده و می‌پروراند تا توسعه و پیشرفت منطقه خاورمیانه متوقف شود. اسرائیل را آمریکا تجهیز می‌کند تا سرنیزه او در یکی از مهم‌ترین مناطق جهان باشد. اسرائیل را آمریکا تغذیه می‌کند تا همچون قهرمانی از خاندان سرمایه‌داری در برابر قهرمانان خانواده‌های عدالت و آزادی خودنمایی کند. اسرائیل را آمریکا به سلاح هسته‌ای مجهز کرده تا برای نابودی بشر همدست قابل اعتمادی داشته باشد. اسرائیل را آمریکا نگهداشته است تا خرافه‌پرستی قشریون یهودی زوال نیابد و همین‌ها موجب نفرت از آمریکا در تمام خاورمیانه شده است. بیشترین نفرت از آمریکا در میان میلیون‌ها فلسطینی آواره موج می‌زند، چراکه هربار موضوع بازگشت آوارگان فلسطینی به خانه و کاشانه‌شان به میان می‌آید، این وکیل مدافع شیطان با تمام قوا مانع از پیشبرد مطالبات حقه آنان می‌شود. آمریکا وقتی پای حقوق آوارگان به میان می‌آید، به یکی از سرسخت‌ترین دشمنان انسانیت و بشریت تبدیل می‌شود (شقی، ص ۱۸۸)... کارنامه آمریکا در مورد فلسطین بسیار ظالمانه است... این نکته روشن است که آمریکا خالق فاجعه عظیم فلسطین است... آمریکا کانون اصلی صهیونیسم و سرچشمه سیل اعانات به سوی اسرائیل است... و اعراب در اثر الطاف آمریکا یکی از اوطان خود را از دست دادند (همان، ص ۱۹۰-۱۹۷). به همین دلیل می‌توان از ابواب پذیرفت که: اسرائیل تا هنگامی که از حمایت بی‌دریغ آمریکا برخوردارست و تمام حوائج آن را از نان گرفته تا توپ جنگی تامین می‌کند، هرگز در پی عقد یک قرارداد صلح عادلانه نخواهد رفت. اسرائیل امروز، دنباله‌رو همان آرمان‌ها و عقایدی است که پدران صهیونیسم باور داشتند. کسانی همچون ناهوم سوکولوف. او باور داشت که استعمارگری انگلیس در همه جهان از شرق تا غرب منبع و مرجع لایزال تمدن و انتشار عدالت و درایت در جهان است و کسب تحت‌الحمایگی انگلیس است که می‌تواند مانع از تجاوزات خارجی‌ان و تأثیرات مخرب ناآگاهی سیاسی و ضعف‌هایی ناشی از قرن‌ها بردگی نکبت‌بار شود (ج ۱، ص ۴۳۷). توهمات راکه سوکولوف از مهضوم دیگران نشخوار می‌کرد، امروزه فرزندان معنوی‌اش در اسرائیل به عرصه زندگانی خود تبدیل کرده‌اند و چنان در این عرصه پیش تاخته‌اند که جز در لابلای جهاز‌هاضمه امپریالیسم جایی برای زیستن ندارند. امروزه هیچ انسان شرافتمندی در جهان برخلاف آنچه که عهد عتیق فرمان می‌دهد (سفر اعداد، ۲۰-۷/۳۱، تثنیه، ۳۱-۳۶/۳ و ۷-۱۶/۲۰، یوشع، ۲۰-۲۵/۸ و ۲۹-۱۸/۱۰ و ۴۳-۱/۱۱ و ۲۳-۱/۱۱، داوود، ۱/۳۶) برای حل و فصل اختلافات مذهبی و قومی و ملی و طبقاتی، از امحاء نفوس نمی‌گوید، مگر آنانی که ثروت‌شان به فقر دیگران موکول است و اینان نیز کوچک ابدالانی دارند که می‌توانند انسان و انسانیت را در زیر پای قشریت و خرافه‌پرستی پیشاتاریخی و اوهایمی که برگزیدگی خلقت را تنها ویژه گروهی اندک از مخلوقات یهوه می‌دانند، قربانی کنند. اینان می‌توانند همه چیز را به کالاهایی برای فریفتن و آلودن مبدل بسازند و همینانند که می‌توانند به راحتی قدسی‌ترین ارکان حیات معنوی انسان را به ابزاری برای منافع غیرانسانی و ضد اجتماعی خود تبدیل کنند و چه خوب گفته است عاموس نبی در عهد عتیق (۵/۲۵-۲۶): ای خاندان بنی اسرائیل آیا شما قربانی‌ها و هدایا برای من چهل سال در بیابان گذرانیدید؟ نی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوکب خدایان خود

راکه به جهت خویشتن ساخته بودید، برپا داشتید.

منابع:

- آیسخولوس (آشیل). مجموعه آثار، ترجمه عبدالله کوثری، تهران، نی، ۱۳۹۱.
- ابن اثیر. تاریخ کامل، ج ۱۴، ترجمه حمید رضا آژیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸.
- ابن خلدون. تاریخ، ج ۱، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن العبري. تاریخ مختصرالدول، ترجمه محمدعلی تاجپور و حشمت‌الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳.
- ابویاد (صلاح خلف). فلسطینی آواره، بکوشش اریک رولو، ترجمه حمید نوحی، تهران، قلم، ۱۳۶۰.
- نجلا ابو عزالدین. تحقیقی جدید در تاریخ و مذهب و جامعه دروزیان، ترجمه احمد نمائی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- گراهام اسمیت. ملیت‌های شوروی، میراستار میرحسین سرشار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- یوری ایوانف. صهیونیسم، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- پل بروک. از اریحا تا مکزیکو، ترجمه جمشید برومند، تهران، کندوکاو، ۱۳۸۹.
- کارل بروکلمان. تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- اوگنی تارله. ناپلئون، ترجمه محمد قاضی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۶.
- تاریخ اسلام؛ پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی. تاریخ الفی، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- آرنولد توین بی. تاریخ تمدن، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۶۲.
- جبهه خلق برای آزادی فلسطین. تحلیل طبقاتی جامعه فلسطین، ترجمه ابراهیم چولکی، تهران، پیمان، ۱۳۵۹.
- جهان مذهبی؛ ادیان در جوامع امروز، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- نوآم چامسکی. مثلث سرنوشت؛ ایالات متحده، اسرائیل و فلسطینی‌ها، ترجمه هرمز همایون پور، تهران، آگه، ۱۳۶۹.
- آلبرت حورانی. تاریخ مردمان عرب، ترجمه فرید جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷.
- راس دان. تاریخ تمدن و فرهنگ، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲.
- دانلپ. تاریخ خزران، ترجمه محسن خادم، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲. ویل دورانت. تاریخ تمدن، ترجمه مترجمان، تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- استیون رانسیمان. تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۳، ترجمه منوچهر کاشف، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- خیرالدین زرکلی. الاغلام؛ قاموس تراجم لاشهرالرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹. عبدالعزيز سالم. تاریخ عزب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- سبتوس. تاریخ سبتوس، ترجمه محمود فاضلی بیرجندی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۶.
- ناهوم سوکولوف. تاریخ صهیونیسم، ج ۲، ترجمه داود حیدری، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۷۷.
- رالف نارمن شارپ. فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۳.
- احمد شقیری. دفاع از فلسطین و الجزایر، ترجمه ابراهیم یوسفی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- دیوید فرامکین. صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد؛ فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری خاورمیانه معاصر، ترجمه حسن افشار، تهران، ماهی، ۱۳۹۶.
- فوبلیکف و دیگران. تاریخ معاصر کشورهای عرب ۱۹۱۷ - ۱۹۷۰، ج ۲، ترجمه محمدحسین روحانی (م.ح. شهری)، تهران، آوا، ۱۳۶۰.
- لویی فیشر. گاندی و استالین، دو نشان بر سردوراهی بشریت، ترجمه غلامعلی کشانی، تهران، قطره، ۱۳۶۹.
- قرآن کریم.
- پلان کارین. سفرنامه، ترجمه ولی‌الله شادمان، تهران، یساولی، ۱۳۶۳.
- کتاب مقدس.
- آرتور کسلر. قبیله سیزدهم؛ امپراتوری خزران و میراث آن، ترجمه جمشید ستاری، تهران، آلفا، ۱۳۶۱.

- روزه‌گاردی. پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ترجمه نسرین حکمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
- جوزف گئر. سرگذشت دین‌های بزرگ، ترجمه ایرج پزشک‌زاد، تهران، جیبی، ۱۳۴۵.
- کارل گریمرگ. تاریخ بزرگ جهان، ترجمه مترجمان، تهران، یزدان، ۱۳۶۹.
- گنجیه‌ای از تلمود. بکوشش ابراهام کهن، ترجمه امیر فریدون گرگانی، به کوشش امیر حسین صدری پور، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- ایراماروین لاپیدوس. تاریخ جوامع اسلامی، ج ۲، ترجمه محسن مدیرشانه چی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
- گتفرید ویلهلم لایبنیتس. منادولوژی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۵.
- برنارد لوئیس. خاورمیانه؛ دوهزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه حسن کامشاد، تهران، نی، ۱۳۸۱.
- ولادیمیر لوتسکی. تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه پرویز بابائی، تهران، چاپار، ۱۳۵۶.
- هنری لوکاس. تاریخ تمدن، ج ۲، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶-۱۳۶۸.
- کالین مک ایودی و ریچارد جونز. اطلس تاریخی جمعیت جهان، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، مرکز، ۱۳۶۹.
- نیل مک گرگور. سیر تمدن در آئینه یکصد شئی، ترجمه عباس مخبر و عباس زندیاف، تهران، طرح نقد، ۱۳۹۶.
- جان ناس. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ناصرالدین نشاشیبی. در خاورمیانه چه گذشت، ترجمه محمد حسین روحانی (م. ح. شهری)، تهران، توس، ۱۳۵۷.
- جیمز هاکس. قاموس کتاب مقدس، تهران، طهوری، بی‌تا.
- یوزف فون هامرپورگشتال. تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، بکوشش جمشیدکیانفر، تهران، زرین، ۱۳۶۷.
- هرودوت. تواریخ، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران، بی‌تا.
- کارل یاسپرس. آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳.

حلیمه

مرید البرغوثی، برگردان: موسی بیدج

از وقتی که شش گلوله	برای سنگری شتابزده
ارمغان پایش کردند	وقتی از دود و گاز و غرش تفنگ می‌گذرد
حلیمه می‌لنگد.	وقتی که با تپ رنجور
وقتی که برای فروش سبزی	زیر باتوم بازجو به خود می‌پیچد
به بازار می‌رود	حلیمه می‌لنگد.
وقتی که به خانه باز می‌آید	
وقتی که کودک مجروحش را	خدایا!
به مخفیگاه پزشک می‌برد	کدام یک از حاکمان عرب
وقتی که برای چشیدن غذا	چون حلیمه
به آشپزخانه می‌رود	راست قامت است و
وقتی آجری می‌آورد	پا بر جا؟